Ghazzālī

Zād-i ākhirat

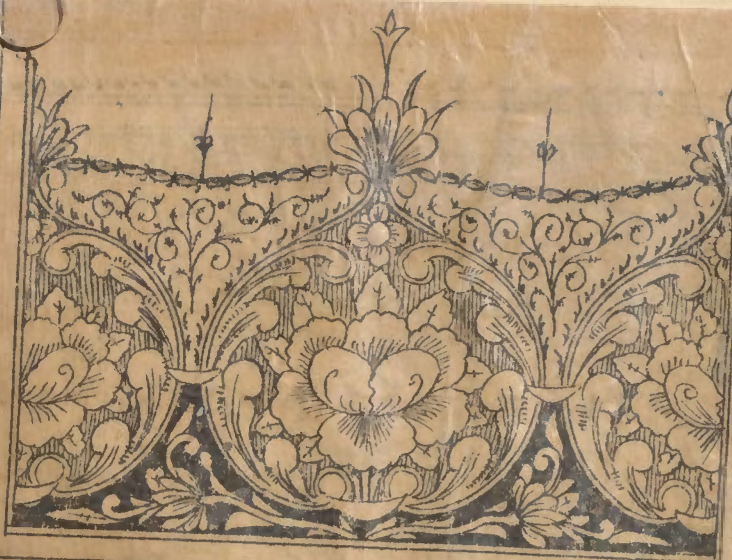
إِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ

کتاب مستطاب من تصنیف مولانا امام الہمام من اولیاء الکرام قدوة الصالحین المحققین
عالم حقانی مقبول حضرت ایزد سبحانی بارگاہ یزدانی امام محمد غزالی رحمة الله علیه المسمی



که متضمن بعقاید و فقه و شرح طاعات و معاصی ... داصحـ...
با خالق عز و جل و خلقت بحسب فرمایش تاجر کتب نائب شیخ...

نوبت عشر شد در شا...
در مطبع ... ۱۳...



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة [illegible] السلام علی رسوله

محمد المصطفی واله واصحابه [illegible] ین ورضی الله

عنا وعنكم وعن جمیع المسلمین بدان ای غافل مسکین که تو مسافری واززاد

که بر راه داری غافلی ومنزلگاه اول تو درین بادیه پشت پدر است

مای این عالم پس گورستان چون بلحد رسیدی بسر بادیه

ره نهایت آن نشاخته چون این بادیه بگذاشتی بمنزلگاه پنجم

قیامت هست واز آن منزلگاه روی بوطن وقرارگاه

اما دوزخ حال اول وآخر تو این هست و تو درین دنیا

که هرگز رحلت نخواهی کرد ومقیم خواهی

لشدا نافت بازل وابد مختصر است وازل

ازو آبد آن مدتست که تو خواهی بود وآنرا

آخر نه و تو میان ازل و ابد چندین کار بر ساخته و اگر خواهی که درازی ابد ببینی
این عالم را پر از کاورس[1] تقدیر کن و مرغیکه بر صد هزار سال یکدانه بر دارد و انجماه
کاورسها بآخر رسد و از درازی ابد هیچ کم نشود که هنوز آنچه مانده باشد نهایت
ندارد و اگر خواهی که مختصر عمر خویش در میان ازل و ابد بدانی سخن نوح پیغمبر
صلوات الله علیه بشنو که ویرا گفتند این دنیا را چون دیدی گفت چون خانه
که ویرا دو در باشد از یک در در آمدم و بدیگر در بیرون شدم و وی هزار سال
پنجاه سال کم بزیست و پنج هزار سال است که برفته هرچه مقدار آن متناهی بود اگرچه
دراز کشد سپری[2] شده گیر کار آخرت ابدی دار و که سپری نشود و اگر کسی را مملکت
دنیا صافی و مسلم شود از مشرق تا مغرب چون بوقت مرگ رسد آنهمه تخم حسرت
باشد گوید کاشکی[3] از دنیا مرا قدر قوتی بیش نبودی پس عاقل چون بود کسیکه مملکت
جاوید را باینچنین کار مختصر بفروشد باز آنکه هیچکس را از دنیا هیچ چیز صافی و مسلم
نباشد بلکه منغص و مکدر بود و آخرت را بدنیای مختصر فروختن تا هیچ عاقل نبود
بلکه عاقل داند که جمله زمین و آنچه بر ویست در جنب سعادت ابدی و خزانهٔ قدرة
خدایتعالی کلوخیست[4] و هر لذت و دولت و شادی که بر روی زمین است گردیست
از آن کلوخ که از برخاستن آن غبار [illegible] چیز شدن وی [illegible]
نبود بلکه بزرگان گفته اند اگر دنیا نبودی [illegible] فانی و آخرت نبودی الا کوزه
سفالین باقی عاقل آن بودی که سفالین باقی را اختیار کردی بر زرین فانی پس چون

[1] کاورس بکاف عربی نوعی از غله که بهندی چینه نامند و آن ریزه و باریک باشد ۱۲ غیاث اللغة

[2] بکسر اول و فتح ثانی بمعنی گذشته و آخر شده و بسر رسیده و ناچیز ۱۲ غیاث

[3] با کاف تحتانی رسیده کلمه تمنی است که آرزو باشد و بمعنی تاسف و افسوس و حسرت هم آمده است ۱۲ ب

[4] کلوخ بضم اول و سکون آخر که خا نقطه دار باشد معروف است که گل خشک شده و کلنبهای دیوار افتاده و خاک بهم چسپیده سخت باشد و آنرا بترکی کسک خوانند و خشت پاره خام [illegible] را نیز گویند و کنایه از مردم خشک طبیعت و کم نعمت و بی همت باشد ۱۲ ب

منغص بضم میم [illegible]
مکدر [illegible]

دنیا سفالین فانی است و آخرت زرین باقی بیعقلی باشد فانی خسیس را بر باقی شریف اختیار کردن **فصل** پس دنیا را رباطی دان که ایزد سبحانه تعالی آفریده است برای مسافرانی که بحضرت الوهیت قصد دارند و این رباط بر سر بادیهٔ قیامت نهاده چون مسافران رخت از پشت پدر و رحم مادر برگیرند و بدین رباط رسند زاد راه برگیرند و بهیچ چیز دیگر مشغول نشوند که هر که بی زاد و بدرقه ببادیه قیامت فرو شود هلاک شود هلاکی که هرگز از عذاب آن خلاص نشود **فصل** اگر گوئی زاد آخرت و بدرقه چیست تا بدان مشغول شوم و دست از دنیا بدارم بدانکه آخرت را هیچ زاد نیست مگر تقوی و هیچ بدرقه نیست مگر ایمان که ترجمهٔ آن کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله است چنانکه حقتعالی فرموده وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى وگفت وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِيْنَ اِلَّا مُبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ فَمَنْ اٰمَنَ وَاَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ وگفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ حِصْنِيْ فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِيْ اَمِنَ مِنْ عَذَابِیْ پس زاد و بدرقهٔ آخرت علم و عمل است یعنی ایمان و تقوی پس ما این کتاب مختصر تصنیف کردیم و ویرا زاد آخرت نام کردیم بسبب آنکه گروهی از اهل دین درخواستند برای قومی از عوام که ایشان را قوت آن نبود که بکتاب احیای علوم و کیمیای سعادت رسند لیکن آنقدر که در بدایهٔ هدایه گفته ایم تبارک [illegible] کافی بود خواستند تا پارسی کتاب بدایه بشناسند و راه تقوی بدان بدانند و [illegible] استیم که این کتاب از فایده لاخالی بود و اعتقادی که ایمان بدان درست شود درین کتاب بیاوردیم تا جامع بود میان علم و عمل و ایمان

بالفتح فرومایه و ناکس و چیزی زبون ۱۲ منتخب

وتقوی وتمامی زاد آخرت بدان حاصل آید امیدواریم که هر که این کتاب برخواند مصنف ونویسنده را از خدای عزوجل آمرزش خواهد انه ولی الاجابة لدعاء المسلمین

فصل در پیدا کردن معنی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله که ایمان بدان درست آید

بدانکه تو آفریده و ترا آفریدگاریست که آفریدگار همه عالم است وهرچه در عالم است ویکی است که او را شریک نیست و یگانه است که او را همتا نیست وهمیشه بوده است وهستی او را ابتدا نیست وهمیشه باشد ووجود وی را آخر نیست ووجود وی درازل وابد واجب است که نیستی را بوی راه نیست وهستی وی بذات خود است که وی را بهیچ سبب نیاز نیست وهیچ چیز از وی بی نیاز نیست بلکه قیام وی بذات خود است وقیام همه چیز بویست ومعنی قیوم اینست تنزیه ووی در ذات [illegible] نبود و شخت [illegible] وعرض نیست ووی را در هیچ کالبد فرود آمدن نیست [illegible] ندن وی باآلت نبود و کار مانند وی نیست وی [illegible] است و [illegible] چون [illegible] همه خلق [illegible] نیست [illegible] وخاطر آید از کمیت وکیفیت از همه پاک [illegible] این همه صفت آفریدهای ویست ووی بصفت هیچ آفریده نیست بلکه هرچه آید در وهم وخیال صورت کند وی آفریدگار آنست وخردی وبزرگی ومقدار را بوی راه نیست که این همه صفات اجسام عالم است ووی جسم نیست ووی را بهیچ جسم پیوند نیست وبهر جای ووی در جای نیست [illegible] ود اصلا جایگیر وجای پذیر نیست وهرچه در عالم است همه زیر عرش است وعرش زیر قدرت وی مسخر است ووی فوق عرش است بقهر وتسخیر نه چنانکه جسمی فوق جسمی باشد که وی جسم نیست وعرش حامل

و بردارندهٔ وی نیست بلکه عرش و حملهٔ عرش جمله بر داشتهٔ لطف و قدرت وی اند امروز هم بدان صفت است که در ازل بوده و پیش از آنکه عرش آفریده و تا ابد همچنان باشد که تغیر و گردش را بوی راه نیست که اگر گردش بصفت نقصان بود ناقص شد خدائی را نشاید و اگر بصفت کمال باشد از پیش ناقص بوده و حاجتمند این کمال بوده باشد و محتاج آفریده باشد نه آفریدگار و انگه بدین صفت باشد خدائی را نشاید و با آنکه از ینهمه منزه است درینجهان دانستنی است و در آنجهان دیدنی و چنانکه درینجهان ویرا بیچون و بیچگونه دانند در آنجهان نیز بیچون و بیچگونه بینند که آن دیدار از جنس دیدار این جهان نیست **قدرت** با آنگه قدرت وی مانند هیچ چیز نیست بر همه چیز قادر است و قدرت و توانائی وی [illegible] و افات [illegible] و نقصان و ضعف را بدان راه نیست بلکه هرچه خواست کرد [illegible] و زمین و عرش و کرسی و هرچه هست همه در قبضهٔ قد[رت] [illegible] و جز وی هیچ چیز نیست و ویرا در آفرینش یار و انباز نیست **علم** و وی داناست [illegible] دانستنی همه چیز محیط است و از علی تا ثری هیچ چیز بی دانش وی نرود و چه همه از وی و از قدرت وی پدید آید که عدد ریگ بیابان و برگ درختان و ستارهٔ آسمان و قطره باران و اندیشهٔ دلها و ذرهای هوا در علم وی چنان مکشوف است که عدد آسمانها را و بزرگ و هرچه در عالم هست همه بخواست و ارادت اوست و هیچ چیز از اندک و بسیار و خرد و خیر و شر و طاعت و معصیت و کفر و ایمان و سود و زیان و زیادت و نقصان و رنج و

تغیر از حال خود گشتن ۱۲ م
گردش بر وزن ورزش بمعنی گردیدن باشد که چرخ زدن است و بمعنی تغیر هم است همچنانکه گردش بمعنی تبدیل است ۱۲ برهان

[illegible]

[illegible] قوت [illegible] و عذار [illegible] و بمعنی [illegible] نام گفته اند و [illegible] نادان را نیز گویند ۱۲ ب

محیط در گیرنده و احاطه کننده و دریای شور که تمام زمین را احاطه کرده است ۱۲ م

راحت و بیماری و تندرستی نبود الا بتقدیر و مشیت وی و بقضا و حکم وی اگر
همه عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین و ملایکه تا یک ذره از عالم بجنبانند یا بجای
بدارند یا بیش کنند یا کم کنند بیخواست وی همه عاجز باشند و نتوانند بلکه جز آنکه
وی خواهد در وجود نیاید و هر چه وی خواهد بباشد و هیچ کس دفع آن نتواند کرد و هر چه
هست و هر چه بود و هر چه باشد همه بتدبیر[1] و تقدیر[2] ویست **سمع و بصر** و چنانکه داناست
بهر چه دانستنی است بینا و شنواست بهر چه دیدنی و شنیدنی است و دور و نزدیک
در شنوائی وی و تاریکی و روشنی در بینای وی برابر بود و آواز پای مورچه که در شب تاریک
برود از شنوای وی بیرون نبود و رنگ و صورت کرمی که در تحت الثری بود از دیدن
وی بیرون نبود و دیدن وی بچشم نبود و شنوائی وی بگوش نبود و چنانچه دانش
وی باندیشه نبود و آفریدن وی بآلت نبود **کلام** بدانکه خدای تعالی متکلم است و
فرمان وی بر همه خلق واجب است و خبر وی از هر چه خبر داده است راست است و وعد[3]
و وعید وی حق است و فرمان و خبر و وعد و وعید همه سخن ویست و وی چنانکه زنده
و توانا و دانا و شنوا و بیناست گویاست و با موسی صلوات الرحمن علیه سخن گفت
بیواسطه و سخن وی بکام و زبان و لب و دهان نیست و چنانکه سخن را در دل آدمی حرف
و صوت نیست سخن خدای تعالی پاکیزه و منزه تر است ازین صفت قرآن و توریت و انجیل و
زبور و همه کتب پیغمبران علیهم السلام سخن ویست و سخن صفت ویست و همه صفات وی
قدیم است و همیشه بوده است و چنانچه ذات ایزد تعالی و تقدس در دل ما معلوم است و

[2] تقدیر اندازه کردن و تنگ کردن و تامل کردن و هموار کردن چیزی ۱۲

برزبان ما مذکورست و علم ما آفریده و معلوم قدیم و ذکر ما آفریده و مذکور قدیم همچنان کلام او و در دل ما محفوظ و برزبان ما مقرو و در مصحف مکتوب محفوظ نامخلوق و حفظ و کتابت مخلوق مقرو نامخلوق و قرات مخلوق **افعال** عالم و هرچه در عالمست همه آفریدهٔ ویست و هرچه آفرید چنان آفرید که از ان بهتر و نیکوتر نباشد و اگر عقل همه عقلا در هم زنند و اندیشه کنند تا این مملکت را صورتی نیکوتر بیندیشند یا بهتر ازین تدبیری کنند یا چیزی نقصان کنند یا زیادت کنند نتوانند و آنچه بیندیشند که بهتر ازین میبایست خطا کنند و از سر حکمت و مصلحت وی غافل باشند بلکه مثل ایشان چون نابینائی باشد که در سرای شود و هر قماشی برجای خود نهاده وی نه بیند چون بر انجا افتد میگوید این چرا بر راه نهاده اند و آن خود بر راه نباشد لیکن او خود نابیناست راه را نمی بیند پس هرچه بیافرید بعدل و حکمت آفرید و چنانکه می بایست هرچه آفرید از رنج و بیماری و درویشی و عجز و جهل همه بعدلست و ظلم از وی خود ممکن نیست که ظلم آن بود که در مملکت دیگری تصرف کند و از وی تصرف کردن در مملکت دیگری ممکن نیست که با وی مالکی دیگر محال باشد و هرچه هست و بود و باشد و خواهد بود همه مملوکِ و مالک ویست و بیش ابناز وی همتا **صفت آخرة** پس بدانکه این سرا مزرع آخرتست و آن سرا عالم ابدیست و سرای جزا است و این منزلگاهیست که ازینجا زاد بردارند و بآخرت برند و هر کسی را از بندگان مدتی تقدیر کرده است که درین منزل باشد و آخر آن مدت اجل وی باشد که زیادت و نقصان را بوی راه نبود چون اجل در آید

جان از تن وی جدا کند و در قیامت که روز حساب و مکافات باشد جان را با کالبد
دهد و همه را برانگیزانند و هر کسی کردارهای خویش ببیند در نامه نوشته که هر چه کرده باشد
همه را یاد وی دهند و مقدار طاعت و معصیت وی را یاد گردانند بتر از وی که شایسته آن
کار باشد و آن نزار و بتر از وی این جهان نماند و سوال گور حق است روح را با قالب
آرند و قالب را راست باز نشانند و از دین وی و پیغمبر وی سوال کنند و کافران را
عذاب کنند و دری از دوزخ در گور ایشان کشایند و مومنان را چون عروسان خوش
بخوابانند و دری از بهشت در گور ایشان باز کشایند و بدانکه همه خلق را گذر فرماید بر صراط
و صراط باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر بود و هر که درین عالم بر صراط مستقیم راست استاده
باشد بآسانی بران صراط بگذرد و هر که راه راست نداشته باشد بر صراط راه نیابد و
بدوزخ افتد و بدانکه همه خلق را بر صراط بدارند و بپرسند از هر چه کرده باشند و حقیقت صدق
از صادقان طلب کنند و منافقان و مرائیان را تشویر دهند و فضیحت کنند و گروهی را
بحساب بهشت برند و گروهی را حساب کنند بآسانی و گروهی را بدشواری و بآخر
همه کافران را بدوزخ فرستند که هرگز خلاص نیابند و مطیعان و مسلمانان را بهشت برند و عاصیان
را بدوزخ فرستند و از ایشان هر که را شفاعت انبیا و اولیا دریابد عفو کنند و هر که را شفاعت
نبود بدوزخ فرستند و بمقدار گناه عقوبت کنند و بآخر باز بهشت برند برحمت خویش
و شفاعت پیغمبران علیه السلام بثبوت و چون سبحانه و تعالی این تقدیر کرده بود
که احوال و اعمال آدمی بعضی سبب شقاوت وی باشد و بعضی سبب سعادت و آدمی

از خود آن نتواند شناخت بحکم فضل و رحمت خویش پیغمبران را علیهم الصلواة و
از خویشتن
والسّلام بفرستاد بر بندگان خویش تا خبر دهند ایشان را از سعادت و شقاوت
و بشارت دهند مر مومنان را به بهشت و کافران را بدوزخ و نیز آن راه سعادت و شقاوت
ایشان را آشکارا بکنند تا هیچکس را بر خدا تعالی حجت نماند و امر و نهی شریعت بر ایشان
پیدا کنند تا هر که فرمان بردار بود داند که علامت سعادت است و هر که بی فرمانی کند داند
که علامت شقاوت است تا هیچکس را بر خداوند تعالی حجت نماند پس بآخر همه رسولان رسول
ما را محمد رسول الله صلّی الله علیه وسلم بخلق فرستاد و نبوت وی بدرجه کمال رسانید که هیچ
زیادت و نقصان را بوی راه نبود و بدان سبب وی را خاتم انبیا کرد که پس از وی هیچ پیغمبر
نباشد و جمله خلایق را از جن و انس بمتابعت وی فرمود و وی را سیّد همه انبیا کرد و
یاران و اصحاب او را بهترین اصحاب پیغمبران کرد صلّی الله علیهم اجمعین **فصل**
اینقدر اعتقاد که گفته آمد ایمان بدین درست شود و هر که این جمله باور داشت و
بیشک و شبهت قبول کرد ایمان وی درست ست اگر چه دلیل آن بتمامی نداند بر وی
واجب نیست آن همه حجت پس باید که بطلب زاد راه مشغول شود تا نجات دو جهان
حاصل شود و آن تقویست و معنی وی پرهیزگاریست و فرمانبرداری حقتعالی و آنکه آدمی
بحکم هوا و شهوت خویش نباشد بحکم فرمان باشد که سعادت بنده در فرمانبرداری خداوند
بود و این تقوی دو قسم بود یکی آنکه هر چه بفرمود بجای آورد و دیگر آنکه هر چه از آن
نهی کرد از آن دور باشد و این هر دو قسم را بر آن اندازه که در کتاب هدایه بتازی گفته ام

بیان کنیم انشاء الله تعالی عز و جل **قسم اول** در طاعت داشتن فرمان بدانکه
فرمان حقتعالی بر دو وجه است یکی فریضه و دیگر نافله که آنرا سنت گویند فریضه اصل است و
سرمایه رستگاری بوی حاصل شود و سنت چون سود است و درجات بلند بوی توان
یافت رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم که خدایتعالی میگوید که هیچ تقرب نکنند بندگان
من بمن مانند گزاردن فریضها و بنده من از تقرب کردن بمن بنوافل نیاساید تا آنگاه
که او را دوست گیرم و همگی وی من باشم چشم وی باشم تا بمن بیند و گوش وی باشم
تا بمن شنود و دست وی باشم که بمن گیرد و زبان وی باشم که بمن گوید و بدانکه نتوانی
رسیدن بگزاردن فرمانها و رفتن راه تقوی الا بدانکه پیوسته بمراقبه و نگاهبانی دل و اندامها
مشغول باشی و یک نفس و یک لحظه از خویشتن غافل نباشی و بدانی که در هر لحظه حق سبحانه
و تعالی مطلع است بر ظاهر و باطن تو و آگاه است از اندیشه و خاطر تو و داناست بهر چه میرود
بر زبان و چشم و دل و جمله اندامهای تو که در جمله عالم یکذره بجنبد و آرام نگیرد الا که حقتعالی
آنرا می بیند و میداند چون این بدانستی پیوسته با ادب باش در حضرت خداوند خویش
و جهد کن تا نه بیند ترا الا مشغول بدانچه فرموده است و دور از آنچه نهی کرده است و نتوانی
بدین صفت بودن الا بدانکه اوقات خویش از آنوقت که بیدار شوی تا آنگاه که باز بخواب
شوی جمله نگاهداری و هر ساعتی را وردی جداگانه که داری در آن ساعت بدان مشغول
باشی تا هیچ غافل و بیکار نباشی **فصل** چون از خواب بیدار شوی جهد آن کن که بیداری
پیش از صبح بود که هر که را صبح خفته یابد برکت آن روز تمامی ازو بنماید که برکات درگاه

تقرب نزدیک شدن و نزدیکی
[illegible] جستن ۱۲ م
[illegible] بیرون ۱۲ م
[illegible]
[illegible] ۱۲ م
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۲
غیاث اللغات

خواستن است و باید که اول چیزی که بر دل و زبان تو رود ذکر خداوند تعالی بود و بگوئی
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَحْیَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاِلَیْهِ النُّشُوْرُ وَاَصْبَحْنَا وَاَصْبَحَ
الْمُلْكُ لِلّٰهِ وَالْعَظَمَةُ وَالسُّلْطَانُ لِلّٰهِ وَالْعِزَّةُ وَالْقُدْرَةُ لِلّٰهِ اَصْبَحْنَا
عَلٰی فِطْرَةِ الْاِسْلَامِ وَعَلٰی كَلِمَةِ الْاِخْلَاصِ وَعَلٰی دِیْنِ نَبِیِّنَا
مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَعَلٰی مِلَّةِ اَبِیْنَا اِبْرَاهِیْمَ حَنِیْفًا
مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْاَلُكَ اَنْ تَبْعَثَنَا
فِیْ هٰذَا الْیَوْمِ اِلٰی كُلِّ خَیْرٍ وَنَعُوْذُ بِكَ اَنْ نَجْتَرِحَ فِیْهِ سُوْءًا اَوْ نَجُرَّهُ اِلٰی مُسْلِمٍ
نَسْاَلُكَ خَیْرَ هٰذَا الْیَوْمِ وَخَیْرَ مَا فِیْهِ وَنَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّهٖ وَشَرِّ مَا فِیْهِ

ومعنی این دعا را معلوم کن بپارسی آنگاه بتازی میخوان و همچنین دعوات دیگر که خواهی
شنیدن چون در پوشی جامه را نیت کن که فرمان خدا تعالی را بجا می آوری در
پوشیدن عورت و حذر کن از آنکه جامه برای ریا و خلق در پوشی که هر کاری که جز برای
خدا تعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی قصد طهارت جای کنی نیمه چپ از
تن خویش فراپیش دار تا نخست پای چپ در طهارت جای نهی و چون بیرون آئی
پای راست فراپیش دار و چیزی که نام خدا تعالی بر آن نوشته باشد از انگشتری و کاغذ
و درم در طهارت جای مبر و سر برهنه به طهارت جای مشو چون در طهارت جای خواهی
شدن بگوی بِسْمِ اللّٰهِ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِیْثِ الْمُخْبِثِ مِنَ الشَّیْطَانِ
الرَّجِیْمِ و چنان کن که بِسْمِ اللّٰهِ و اعوذ بالله پیش از آن گوئی که در طهارت جای شوی باقی اگر

در طهارت جای بود روا بود و وقت بیرون آمدن بگوی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی
اَذْهَبَ عَنِّیْ مَا یُوْذِیْنِیْ وَاَبْقٰی عَلَیَّ مَا یَنْفَعُنِیْ و پیش از قضای حاجت باید که سه
کلوخ پاک نهاده داری و بران جایگاه که قضای حاجت کرده باشی بآب استنجا مکن
و پس از بول سه گام برگیر و سه بار تنحنح کن و سه بار قضیب بفشان و سه بار دست
بزیر قضیب بیرون آور و در استبرا بیش ازین مبالغه که آن بوسوسه کشد و اگر در صحرا
طهارت کنی دور شو از دیدار مردمان و اگر توانی در پس چیزی شو و عورت پیش از
نشستن برهنه مکن و روی فرا آفتاب و ماه مکن و روی و پشت فرا قبله مکن لیکن قبله
باید که بر یکدست بود و در آب ایستاده و در زیر درخت میوه دار بول مکن و حذر کن
از جای که مردمان آنجا بحدیث بنشینند و از زمینی که سخت بود و از جایگه در مقابله باد
باشد و از سوراخی که در زمین باشد و در نشستن اعتماد بر پای چپ کن و بیفروختی بر
پای بول مکن و چون کلوخ بکار داری کم از سه کلوخ بکار مدار و هر سه باید که پاک
بود و درشت چنانکه پلیدی برباید و فراتر نبرد از آنجا که باشد اگر بسه پاک نشود تا پنج یا
هفت که پاک کردن واجبست و عدد طاق سنت است و چون کلوخ بکار داشتی و
نجاست فراتر نبردی و هیچ اثر نگذاشتی اگر آب بکار نداری روا بود و لیکن اولی آن
بود که میان کلوخ و آب جمع کنی و استنجا جز بدست چپ مکن و بگوی اَللّٰهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِیْ
مِنَ النِّفَاقِ وَحَصِّنْ فَرْجِیْ مِنَ الْفَوَاحِشِ و چون از استنجا بآب فارغ شدی
دست بزمین یا بدیوار در مال آنگاه بشوی که هیچ بوی نماند چون از نشستن فارغ شدی

بگوی غُفْرَانَكَ یعنی آمرزش میخواهم و خویشتن را بخرقه خشک کن تا تمام آداب
بجای آورده باشی **آداب وضو** چون از استنجا فارغ شدی آداب
مسواک از دست مده که آن سبب پاکی دهان و خوشنود بودن خدا تعالی است و یک
نماز با مسواک فاضلتر است از هفتاد نماز بی مسواک و چون وضو را ابتدا خواهی کرد بر بالا
نشین و روی بقبله آر و بگوی بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُبِكَ مِنْ
هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينَ وَاَعُوذُبِكَ رَبِّ اَنْ يَحْضُرُونَ پس هر دو دست سه بار بشوی
و بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْاَلُكَ الْيُمْنَ وَالْبَرَكَةَ وَاَعُوذُبِكَ مِنَ الشُّوْمِ
وَالْهَلَكَةِ پس بدل بگوی نیت کردم که طهارت کنم برای نماز یا نیت کردم که حدث
برگیرم و چنان باید که این نیت از دل غائب نشود تا بوقت روی شستن و یک کف
آب برگیر و سه بار در دهان کن و بحلق برمگیر که روزه دار باشی و بگوی اَللّٰهُمَّ اَعِنِّي
عَلٰى تِلَاوَةِ كِتَابِكَ وَكَثْرَةِ ذِكْرِكَ و یک کف آب دیگر برگیر و سه بار
بنفس بینی برکش و درون بینی پاک بکن بانگشت دست چپ و بگوی اَللّٰهُمَّ اَرِحْنِي
رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَاَنْتَ عَنِّي رَاضٍ وَاَعُوذُبِكَ مِنْ رَوَائِحِ النَّارِ
وَمِنْ سُوْءِ الدَّارِ آنگاه بهر دو دست آب برگیر و جمله روی بشوی و از سر گوش تا گوشه
پیشانی خطی راست بکش و هر قدر موئیکه سوی روی آمده باشد از آن خط آب را با صل
آن موی برسان و همچنین آب با صل چهار موی برسان ابرو و موی لب و مژگان و
موی که میان روی و گوش باشد و چون محاسن بزرگ نشده باشد چنانکه

بیاید حمد خدا و نعت نبی ۱۲ مراد از حرز ایمان

بتلاوت کتاب و ذکر تو ۱۲ و بسیار کردن و دوام

پوست بتوان دید آب به پوست باید رسانید و اگر پوست تمام پوشیده باشد آب
بروی فرو گذاری کفایت بود و بوقت روی شستن بگوی اَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی
بِنُورِکَ یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهُ اَوْلِیَائِکَ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِی بِظُلُمَاتِکَ
یَوْمَ تَسْوَدُّ وُجُوهُ اَعْدَائِکَ و خلال کن موی روی را بانگشتان انگاه
دست راست بشوی تا آرنج و بگوی اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی کِتَابِی بِیَمِینِی وَحَاسِبْنِی
حِسَاباً یَسِیراً بعد از ان دست چپ بشوی و بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِکَ
اَنْ تُعْطِیَنِی کِتَابِی بِشِمَالِی اَوْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
پس هر دو دست تر بکن و سر انگشتان بهم باز نه و پیش سر نرمی کش تا پس قفا
انگاه بجای خویش آور تا جمله سر و هر دو روی موی سر مسح کشیده شود همچنین سه
بار بکن و همچنین هر اندام که بشوئی سه بار بشوی و بوقت مسح بگوی اَللّٰهُمَّ رَحْمَتَکَ
وَاَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکَاتِکَ وَاَظِلَّنِی تَحْتَ عَرْشِکَ یَوْمَ
لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّ عَرْشِکَ انگاه گوش را مسح کن و دو انگشت شهادت در درون
دو گوش کن و پس گوش شکم گوش را بمسح تر کن و کف دست بر جمله گوش نه تا جمله
مسح کشیده آید و بگوی اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِنَ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ
فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ اَللّٰهُمَّ اَسْمِعْنِی مُنَادِیَ الْجَنَّةِ مَعَ الْاَبْرَارِ انگاه
گردن را مسح بکش و بگوی اَللّٰهُمَّ اَعْتِقْ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَاَعُوذُ بِکَ مِنَ
السَّلَاسِلِ وَالْاَغْلَالِ پس پای راست بشوی تا میان ساق تا بهر جائی که آب

برسد پیرایه در بهشت تا بانجا برسد و میان انگشتان خلال کن با انگشت کهین از
دست چپ که خنصر گویند و ابتدا به انگشت کهین پای راست کن و ختم بکهین پای چپ
کن وبگوی اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمِيْ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ الْاَقْدَامُ فِي النَّارِ
وبوقت پای چپ شستن بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُبِكَ مِنْ اَنْ تَزِلَّ قَدَمِيْ عَلَى
الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ اَقْدَامُ الْمُنَافِقِيْنَ چون فارغ شوی روی بقبله کن وبگوی اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ
وَبِحَمْدِكَ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَمِلْتُ سُوْءً وَظَلَمْتُ نَفْسِيْ اَسْتَغْفِرُكَ
وَاَتُوْبُ اِلَيْكَ فَاغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ
الرَّحِيْمُ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِيْ مِنَ التَّوَّابِيْنَ وَاجْعَلْنِيْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِيْنَ
وَاجْعَلْنِيْ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِيْنَ هرکه این دعاها در میان طهارت بگوید همه
خطاها و گناهها از اندامهای وی بیرون شود و مهر بر وضوی وی نهند پیوسته در
زیر عرش طواف میکند و مزد آن تا قیامت ویرا می نویسند **فصل** از هفت چیز خویشتن
را نگاهدارد در طهارت از دست افشاندن و از آب اسراف کردن و در روی شستن
طپانچه سخت بر روی مزن و در میان وضو سخن مگوی و هیچ جای سه بار بیش مشو که
مقتضی بار چهارم شیطانست و موسوساز در طهارت شیطانیست که بر ایشان خندد
ویرا ولهان گویند و با بیکه آفتاب کرده باشد طهارت کن و از کوزه سفالین طهارت
کن نه از روئین که این بتواضع نزدیکتر بود و در میان طهارت هیچ از ذکر خداوند تعالی

خالی مباش که در خبر است که هر طهارت که با ذکر بود گناه را از همه اندامها ببرد و
چون بی ذکر بود بیش از آن نبرد که آب بوی رسد **آداب غسل** چون جنابتی
رسد از احتلام یا از صحبت اول دست بشوی و هر جا که آلوده باشد از تن بآب
پاک کن آنگاه وضو بکن چنانکه گفته آمد و پای شستن تاخیر کن تا از غسل فارغ شوی
تا آب ضایع نشود چون وضو کردی سه بار آب بر جانب راست بریز و سه بار بر
جانب چپ و سه بار بر میان سر و نیت رفع جنابت یاد دار با ول غسل و جمله اندامها
بدست بمال و جائیکه از تن تو پوشیده است در شکن گوشت یا پوست چون
بغل و ناف و سوراخ گوش آب بوی برسان و آب باصل همه مویها برسان و دست
از عورت نگاه دار تا وضو شکسته نشود اما در غسل واجب دو چیز بیش نیست نیت
کردن و جمله پوست اندام شستن و در وضو واجب شش چیز است روی شستن
و هر دو دست تا آرنج و مسح سر آنقدر که بود و هر دو پای شستن و نیت و ترتیب
نگاه داشتن و دیگر همه سنت است لیکن فضل وی بزرگ است و ثواب وی
بسیار است و دست بداشتن از سنتها زیان کار نیست بلکه اصل فریضه بدان تمام
شود که نقصان فرایض را در نتوان یافت الا بسنتها **آداب تیمم**
اگر عاجز آئی از استعمال آب و بکار داشتن آب در سفر پس از آنکه آب طلب
کنی نیابی و اگر یابی از تشنگی ترسی تو یا همراهان تو یا میان تو و آب مانعی بود چون
سبعی یا دشمنی یا آب ملک دیگری باشد و دستوری ندهد و مغرور شده الا

بهای گرانتر از انکه بهای ولیست در ان موضع یا جراحتی است بر تن تو که بکار داشتن آب بیم هلاک تست یا هلاک اندامی از اندامهای تو صبر کن تا وقت فریضه در آید انگاه خاک پاک و خالص و نرم طلب کن و هر دو کف خویش بروی زن انگشتان چست بهم باز نهاده و نیت استباحت نماز کن و روی خویش را بدان دو کف گرد آلود یکبار مسح چنانکه خاک بهمه روی برسد و نشاید اگر باصل موی نرسد و انگشتری بیرون کن و انگشتها گشاده بدار و یکبار دیگر بر خاک زن و هر دو دست تا آرنج بدان مسح کش چنانکه گرد اندک بهمه برسد پس هر دو دست بیکدیگر در مال و میان انگشتان خلال کن و بهم در مال و بدین تیمم یکفریضه بیش مکن و چندانی که خواهی سنت بکن چون دیگر خواهی گذاردن تیمم باز کن والله اعلم **آداب رفتن بمسجد** چون بامداد طهارت کردی دو رکعت سنت نماز بامداد در خانه بکن اگر صبح بر آمده باشد که رسول صلی الله علیه وسلم چنین کردی انگاه بمسجد رو و از نماز جماعت دست باز مدار خاصه بامداد که نماز جماعت بیست و هفت درجه فضل دارد بر نماز تنها و هر که دین در دل وی قدر دارد ترک چنین سود و چندین درجات نتوان گفت در راه مسجد آهسته رو و بگوی

اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْاَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِیْنَ عَلَیْكَ وَبِحَقِّ مَمْشَایَ هٰذَا اِلَیْكَ لَمْ اَخْرُجْ اَشَرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا رِیَاءً وَلَا سُمْعَةً خَرَجْتُ اِتِّقَاءَ سَخَطِكَ وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ فَاَسْئَلُكَ اَنْ تُنْقِذَنِیْ مِنَ النَّارِ وَاَنْ تَغْفِرَ لِیْ ذُنُوْبِیْ فَاِنَّهٗ لَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ

آداب در شدن بمسجد و بیرون آمدن

چون بمسجد رسیدی پای راست فراپیش دار و بگوی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ وَافْتَحْ لِيْ اَبْوَابَ فَضْلِكَ
وَاَبْوَابَ رَحْمَتِكَ واگر کسی بینی در مسجد که چیزی میخرد یا میفروشد بگو سود
مکناد بدین تجارت و اگر کسی چیزی میجوید و منادی همی کند بگو باز میابیاد که رسول
صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرموده و گفته است که مسجد نه برای این است و چون
در مسجد شدی منشین تا دو رکعت تحیت مسجد نکنی و اگر سنت نکرده باشی بکن که آن بجای
تحیت نیز بایستد چون سلام دادی نیت اعتکاف کن و بدعا و بذکر مشغول باش
و هیچ غافل بیکار مباش و چون بانگ نماز شنوی درینحالت و در هر حالت که باشی جز
در نماز بجواب موذن مشغول باش و همان همیگوی و چون بحی علی الصلوة رسد بگوی
لَاحَوْلَ وَلَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ و چون حی علی الفلاح گوید بگوی مَاشَآءَ اللّٰهُ
كَانَ وَمَالَمْ يَشَآءْ لَمْ يَكُنْ و چون الصلوة خیر من النوم گوید بگو صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ
و چون قد قامت الصلوة بگوید بگو اقامها الله و ادامها مادامت السموات والارض
چون فارغ شدی بگوی اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ عِنْدَ حُضُوْرِ صَلَوَاتِكَ وَاَصْوَاتِ
دُعَائِكَ وَاِدْبَارِ لَيْلِكَ وَاِقْبَالِ نَهَارِكَ اَنْ تُؤْتِيَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ
اٰلِهِ الْوَسِيْلَةَ وَالْفَضِيْلَةَ وَابْعَثْهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُوْدَ الَّذِيْ وَعَدْتَهٗ
و اگر بانگ نماز شنوی و تو در نماز باشی چون سلام دهی جواب را تدارک کنی و جمله
باز گوی و چون امام در نماز ایستاد جز بعز لیضه هیچ چیز مشغول مشو و چون سلام

فریضه دادی بگوی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ اَللّٰهُمَّ
اَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَاِلَيْكَ يَعُوْدُ السَّلَامُ حَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ
وَاَدْخِلْنَا دَارَ السَّلَامِ بِرَحْمَتِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ سُبْحَانَ رَبِّيَ
الْعَلِيِّ الْاَعْلَى الْوَهَّابِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَهْلُ النِّعْمَةِ وَالْفَضْلِ
وَالثَّنَاءِ الْحَسَنِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَلَا نَعْبُدُ اِلَّا اِيَّاهُ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُوْنَ پس این دعا بگو که سید عالم محمد صلی الله علیه وسلم کلمات آنرا جامع و کامل
خوانده است و عایشه را رضی الله عنها بیاموخته است اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْاَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ
عَاجِلِهِ وَاٰجِلِهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ اَعْلَمْ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ عَاجِلِهِ وَاٰجِلِهِ مَا
عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ اَعْلَمْ اَسْئَلُكَ الْجَنَّةَ وَمَا يُقَرِّبُ اِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ اَوْ عَمَلٍ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ
النَّارِ وَمَا يُقَرِّبُ اِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ اَوْ عَمَلٍ اَسْئَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا سَئَلَكَ
عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَاَسْتَعِيْذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ
منه عبدك ونبيك صلى الله عليه وآله اللهم وما قضيت لى من امر
فاجعل عاقبته رشدا برحمتك يا ارحم الراحمين آنگاه آن دعا بگو که
رسول صلی الله علیه وآله وسلم فاطمه را رضی الله عنها وصیت کرده است یا حی
یا قیوم برحمتك استغیث اصلح لی شانی کله ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین
پس دعای عیسی صلوات الله علیه را بگو اللهم انی اصبحت لا استطیع

دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر بید غیری واصبحت مرتهنا
بعملی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسوء بی صدیقی
ولا تجعل مصیبتی فی دینی ولا تجعل الدنیا اکبر همی ولا
تسلط علی من لا یرحمنی پس دعاها که یاد گرفته باشی میگوی و باید که
کار تو تا آفتاب برآمدن از چهار ورد بیرون نباشد یکی دعا و دیگر تسبیح و دیگر
قرآن خواندن و چهارم تفکر که در گناهان بسیار اندیشه کنی و در تقصیر خویش
در فرمانهای حق تعالی که بدان مستحق عقاب شده باشی اگر بتدارک آن و عذر
خواستن بموجب شرع مشغول نشوی پس در طریقه تدارک اندیشه کنی و چیزیکه
آن روز از طاعت از تو ممکن است که در وجود آید اندیشهٔ آن بکنی و از هرچه بدان
مستحق عقاب خواهی شدن از آن حذر کنی و عزم درست بکنی که امروز جز بطاعت
حقتعالی مشغول نشوم و گرد هیچ معصیت نگردم و مهمترین اندیشها آن بود که در
نزدیکی اجل تفکر کنی که ممکن است که نزدیک رسیده باشد و اگر فرا رسد و ترا
ناساخته یابد هیچ مهلت ندهد و حسرت سود ندارد و چنان باید که هر بامداد
ده کلمه عادت کنی اول لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ
یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ
دوم لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِیْنُ سیوم لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا الْعَزِیْزُ الْغَفَّارُ

چهارم سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ پنجم سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلٰٓئِكَةِ وَالرُّوْحِ ششم سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهٖ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيْمِ وَبِحَمْدِهٖ هفتم اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَاَسْئَلُهُ التَّوْبَةَ هشتم اَللّٰهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا اَعْطَيْتَ وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلَا رَادَّ لِمَا قَضَيْتَ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ نهم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ دهم بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِيْ لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ

واین کلمات هریک صد بار بگوید یا هفتاد بار یا ده بار و این کمترین باشد تا جمله صد بار شود و این ورد ها را ملازم باش که هر روز می بامداد بگوی و سخن مگوی تا آفتاب بر بیاید که در خبر است که هر که بامداد بذکر مشغول باشد و سخن نگوید تا آفتاب برآمدن فاضلتر ازان است که هشت بنده را از فرزندان اسمعیل پیغمبر علیه الصلوة والسلام آزاد کرده باشد **آداب وقت برآمدن آفتاب تا وقت زوال** چون آفتاب برآمد و مقدار یک نیزه بالا گرفت دو رکعت نماز بکن که تا این وقت نماز مکروه باشد از وقت آفتاب برآمدن و چون مقدار چهار یکی از روز برفت نماز چاشت بکن دو رکعت یا چهار رکعت یا هشت و در هر دو رکعت سلام می ده و تا نماز پیشین هیچ نماز دیگر راتبه نیامده است و اوقات دیگر از بامداد

تا وقت زوال جز بخیرات که دستگیر تو باشد بآخرت صرف مکن که آن خیرات بر چهار
درجه است درجهٔ اول که فاضلترین است آنست که طلب علم کنی نه هر علمی که مردمان
آنرا علم می گویند لیکن علم دستگیر و سودمند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفته است
نعوذُ بالله مِن عِلمٍ لا یَنفَعُ و علم نافع آن بود که بیم خداوند تعالی در دل
زیادت کند و چشم دل ترا گشاده کند تا عیب خویش و صفات خویش به بینی و
تقصیر خود در طاعت بدانی دیگر علم نافع آن بود که دنیا را بر دل تو سرد کند و رغبت
تو در آخرت صادق کند و دیدهٔ دل ترا بینا کند تا بظاهر علم و عمل غره نشوی بلکه
اخلاص و نیت درست طلب کنی و بدین علم که درین کتاب و در کتاب کیمیای
سعادت است مشغول شوی و بدان کار کنی و خلق را بدان راه نمائی که عیسی صلوات
الله علیه چنین میگوید که هر که این را بداند و برود و خلق را بدین دعوت کند ویرا در ملکوت
آسمان عظیم خوانند و اگر ازین بپردازی و از اوقات تو چیزی زیادت آید آنگاه
اگر علم فقه بر خوانی تا مردمان را در وقایع ایشان فتوی کنی آن نیز از فرض کفایت
بود و فضل این بزرگ است لیکن بدو شرط یکی آنکه از فرض عین پرداخته باشی
و علم این کتاب حاصل کرده باشی و بکار داشته و دیگر آنکه نیت از تو طلب علم جاه
و قبول خلق و کسب مال نباشد بلکه قصد تو آن باشد که نزد خدا تعالی ترا درجه و
منزلتی باشد و منزلت علما حاصل آید و در آخرت بثواب آن برسی و بیشتر
خلق را آن بود که شیطان تلبیس در علم کشد و گوید که قصد و اندیشه تو آنست

که برای خدا یتعالی میخوانی و ایزد تعالی از سرّ دل ایشان میداند که از برای قبول خلق و حشمت نیست درجه دوم انکه قوت علم نداری لیکن بذکر عبادت مشغول باشی چون نماز بسیار و قرآن خواندن و تسبیح کردن و این درجه پارسایان است و ثواب این نیز بزرگ است درجه سیوم انکه بکاری مشغول شوی که راحت مسلمانان در وی باشد و خلق بدان آسوده شوند چون خدمت صوفیان و درویشان و اهل علم بتن و مال یا عیادت بیماران و تشییع جنازها که این هم عبادتست و هم راحت خلق و ثواب این از عبادتی که کسی را راحتی نباشد زیادتست درجه چهارم انکه اگر ازین هر سه هیچ چیز از تو نیاید الا انکه بکسب و تجارت مشغول باشی و کفایت خود و عیال خود حاصل کنی این نیز چون شرط شرع در آن نگاه داری و از حلال کسب کنی و مقصود تو آن بود که رنج خویش از مسلمانان باز داری و عیال تو نیاز مند روی خلق نباشند این نیز از جمله عبادتست و ثواب این نیز بزرگ است اما هر چه ازین چهار بگذشت چون لهو و غفلت و کارهای بیفائده همه ضایع کردن عمر است و سبب خسرانست و اگر العیاذ بالله بمعصیتی مشغول باشی یا بکاری که اندران رنج مسلمانی بود این خود سبب هلاک باشد و بدانکه بنده از سه حال خالی نباشد در تجارت آخرت یا بر سود است یا بر زیان یا بسر بسر هر که بطاعت مشغول است و از معصیت دور است بر سود است و هر که اندرین هر دو مقصر است بر زیان است و اگر چنانست که بر طلب سود مشغول نیستی جهد آن کن که سر بسر بجهی و حذر کن از انکه سرمایهٔ خویش بزیان آوری و همچنین بنده در حق خلق بر سه

حالتست یا سبب راحت ایشان است و بدان مانند فرشتگان است و یا سبب رنج ایشانست تا بدان مانند مار و کژدم است و ددگان و یا کسی را از وی راحت نیست لیکن رنج نیز نیست و وی همچو مردگان است و اگر نتوانی که مانند فرشتگان باشی باری جهد کن تا مانند ددگان نباشی لیکن مانند باشی بمردگان و رنج خویش از خلق دور داری و جهد آن کن تا وقت ضایع نکنی و در هیچ وقت بکاری مشغول نباشی که از آن منفعت دینی نباشد یا منفعت دنیائی که آن یاور تو باشد در دین اگر چنان باشد که با مخالطت مردمان خویشتن را از معصیت نگاه نمیتوانی داشت اولی تر آن بود که طریق عزلت گیری و در زاویه روی پس اگر در زاویه دل تو از وسوسه پراگنده خالی نباشد و بذکر حق تعالی بر دوام مشغول نتوانی بود و باوراد عبادات و خواندن قرآن وسوسه از خود دور نتوانی کرد آن بهتر باشد که بیشتر اوقات خفته باشی که خواب سبب سلامتست اگر چه سبب غنیمت نیست و چون سود نمیتوانی کردن کمتر از آن نبود که از زیان حذر کنی و بخسپی تا با مرده برابر باشی و خسیس ترین زنده باشد که نیکوترین احوال وی آن بود که با مرده برابر بود

آداب نماز کردن

نماز های دیگر باید که پیش از زوال استعداد نماز پیشین را بسازی و از پیش قیلوله کنی که نماز شب بقیلوله میسر شود چنانکه روزه روز بسحور میسر شود و قیلوله بروز بی بیداری شب همچون سحور باشد بی روزه جهد کن تا بیدار شوی و طهارت پیش از زوال کنی و وقت زوال بمسجد حاضر شوی و تحیت مسجد بکنی و مؤذن را منتظر باشی و جواب مؤذن را بدهی آنگاه پیش از فریضه چهار رکعت نماز کنی که رسول صلی الله علیه و سلم این چهار رکعت نماز دراز به

بکشیدهٔ وگفتی این وقت درهای آسمان کشاده باشد خواهم که عمل من بآسمان برند
و در خبر است که هر که این چهار رکعت بکند در رکوع و سجود نیکو تمام بجای آرد هفتاد هزار فرشته
باوی این نماز بکنند و وی را استغفار میکنند تا شب آنگاه فریضه بکنی با امام و دو رکعت نماز
سنت پس از ان بکنی و تا نماز دیگر مشغول مشو مگر بعلم آموختن یا یاری دادن مسلمانی را یا
خواندن قرآن یا حاجت دنیائی خویش که بدان کفایه خویش و عیال خویش راست کنی
پس چهار رکعت سنت بکنی پیش از نماز دیگر که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفته است خدای تعالی
رحمت کناد بر آنکس که این چهار رکعت بکند جهد کن تا دعای رسول صلی الله علیه وسلم برحمت
ترا دریابد و پس از نماز دیگر بهیچ شغل بیهوده مشغول مشو مگر بهمین که گفته آمد و اگر
سعادت آخرت طلب میکنی هیچ وقت نباید که غافل باشی و بیکار بلکه هر وقتی را وردی داری
چنانکه اوقات تو گذاشته بود تا هرچه اتفاق افتد بی ترتیب میکنی لیکن هر وقتی را
شغلی باید معین که بدل نه او فتد چه برکات اوقات بدین پدید آید و هر که چنین نکند
عمر خویش ضایع کرده باشد و سرمایه تو عمر است و بازرگانی آخرت بوی توان کرد و
بسعادت ابدی بوی توان رسید هر نفسی را از انفاس تو گوهریست که آنرا قیمت نیست و
اگر ضایع شود آنرا بدل نیست و هرگز باز نیاید چون احمقان مباش که هر روز بر ایشان
میگذرد و مال ایشان می افزاید شادی شوند و نمی دانند که مال می افزاید و عمر میکاهد
پس بزیادت مال را با نقصان عمر چه قیمت باشد و عاقل شاد نباشد الا بزیادت علم و
عمل که این دو رفیق وی باشند در گور و شحنهٔ وی باشند در آخرت بدانوقت که مال

واهل فرزندان ودوستان را بدوی بازکردن پس چون آفتاب فرو شود جهد
کن تا باز بمسجد آمده باشی از پیش و به تسبیح و استغفار مشغول شو که فضل این وقت
همچون فضل بامداد است پیش از آفتاب خدا تعالی میگوید وسبح بحمد ربك قبل
طلوع الشمس وقبل غروبها نزدیک آفتاب فرو شدن والشمس وضحیها
والليل اذا يغشى وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس
بخوان چنانکه در وقت آفتاب فرو شدن در ذکر و استغفار باشی و چون بانگ نماز
شنوی جواب موذن باز ده آنگاه بگوی اللهم انی اسالك عند اقبال
ليلك وادبار نهارك واصوات دعائك ان توتی محمدا صلی الله علیه
واله الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة وابعثه مقاما محمودا
الذی وعدته انك لا تخلف الميعاد پس چون اقامت گویند جواب اقامت باز
ده و فریضه با امام بکن و پیش از انکه سخن گوئی دو رکعت سنت بکن واگر چهار رکعت
دیگر بکنی تا سنت شش رکعت شود اولی تر بود واگر توانی معتکف باشی در مسجد تا نماز
خفتن بکنی ومیان این دو نماز زنده داری فضل این بزرگ باشد ودرین اخبار
بسیار آمده است واین را ناشیة اللیل گویند وصلوة الاوابین ودر خبر است که نماز
درین وقت لغو اول روز را کفارت بود وآخر روز را پاک کند پس چون بانگ نماز
خفتن بگویند اگر چهار رکعت بکنی پیش از فریضه نیکو بود که میان هر بانگ نمازی
واقامتی نمازی سنت است وگروهی دیگر پیش از نماز شام نیز دو رکعت بشتاب

کرده اند که در خبر است که دعای میان بانگ نماز و قامت رد نکنند آنگاه فریضه بکن
دو رکعت سنت بکن پس از آن دو رکعت دیگر بکن و در وی الم تنزیل و تبارک
برخوان یا یس و حم الدخان که این روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و
آله وسلم پس چهار رکعت دیگر بکن تا از جمله نماز شب زیاده از رابته محسوب باشد و
فضل بزرگ است آنرا پس سه رکعت وتر بکن بیک سلام یا بدو سلام و رسول صلی الله
علیه وآله وسلم در این سه رکعت سبح اسم ربك الاعلی و قل یا ایها الکافرون
و اخلاص خوانده است و اگر عزم آن داری که نماز شب کنی وتر تاخیر کن تا باخر نماز
شب بکنی و چون نماز خفتن بکردی بحدیث و افسانه مشغول مشو که خاتمت اعمال
باید که بهتر بود باید که بمذاکره علم یا بمطالعه کتابی یا بچیزیکه بخیر تعلق دارد مشغول
باشی تا خاتمت بخیر باشد چون بخواهی خفت در جامه خواب روی بالقبله کن و بر
دست راست خسپ که چون بر دست راست خفتی روی و جمله تن فراقبله بود چنانکه
در لحد خوابانند و یاد کن در این وقت مرگ را که خواب مانند مرگست و بیداری از وی
مانند حشر و شاید که از این خواب برنخیزی باید که مرگ را ساخته باشی و بر طهارت خفتی
و وصیت زیر بالین نوشته داری و بر توبه خفتی و عزم کنی که چون بیدار شوی مباشر
هیچ معصیت نشوی و هر خیر یکه بمسلمانان توانی رسانیدن برسانی و بدانکه ناگاه چنین
که خفته باشی ترا در لحد خوابانند تنها و بیکس و بیچکس با تو نه مگر عمل تو و جابهای نرم
فرو میفکن چنانچه بحیله خواب فراخوثین کشی که خواب زندگی ترا باطل و بیفائده کند

مگر که بیداری بر تو وبال بود و خواب سبب سلامت تو بود و بدانکه روز و شب بیست
و چهار ساعت بود باید که خواب تو بروز و شب بیشتر از هشت ساعت نبود چه اگر
شصت سال عمر تو بود کفایت بود که بیست سال ضایع کنی بخواب و آن سه یکی
از عمر بود و چهار یکی خود از اول عمر بکودکی ضایع شده باشد و باید که بوقت
خواب آب طهارت و مسواک نهاده باشی و عزم آن کنی که بشب برخیزی یا پیش از
صبح برخیزی که هر رکعت نماز در میان شب گنجی بود از گنجهای جز ازین گنجها چندان
که توانی بنه روز درماندگی و مفلسی بکار آید که گنجهای دنیا آنروز هیچ سود نکند و چون
پهلو بر زمین نهادی بگوی ربی باسمك وضعت جنبی و باسمك ارفعه
هذه نفسی فاغفرلی ذنبی اللهم قنی عذابك یوم تجمع
عبادك اللهم باسمك احیا واموت واعوذ بك من شر
كل ذی شر ومن شر كل دابة انت اخذ بناصیتها انت
الاول فلیس قبلك شی وانت الاخر فلیس بعدك شی اللهم
انت خلقت نفسی وانت تتوفیها لك مماتها ومحیاها ان امتها
فاغفرلها وارحمها وان احییتها فاحفظها اللهم انی اسالك العافیة اللهم
ایقظنی فی احب الاوقات الیك واستعملنی باحب الاعمال لدیك یقربنی
الیك زلفی ویبعدنی عن سخطك بعدا اسالك فتعطینی و
استغفرك فتغفرلی وادعوك فاستجب لی آنگاه آیة الکرسی وآمن الرسول و

معوذتین و سورهٔ تبارک برخوان و چنان باید که خواب فرو گیرد ترا و تو در میان
ذکر خداوند تعالی باشی و بر طهارت باشی که هر که چنین کند روح او را بعرش برند و
از جملهٔ نماز کنندگان نویسند تا آنگاه که بیدار شود چون از خواب بیدار شوی هم
بر آن ترتیب شوی که گفته آمد و ملازمت کن هم بدین در باقی عمر و اگر دشوار آیدت
صبر کن چون بیمار که بر تلخی دارو صبر کند بامید تندرستی و اندیشه کن که عمر تو هر چند
بسیار بود صد سال بیش نبود و این چه قدر دارد با مدت مقام در آخرت که هیچ
نهایت ندارد و بر تو دشوار نیست که ده سال رنج کشی در بازرگانی و طالب علمی و سفر
تا باشد که باقی عمر بیاسائی بیست سال یا سی سال پس چند سالی که مدت عمر تست چرا
صبر نتوانی کردن بر مشقت تا جاودان بیاسائی و امید عمر دراز فرا پیش مگیر که آنگاه
صبر بر تو دشوار شود و لیکن با خویشتن بگوی که امروز صبر کن باشد که امشب بمیری و امشب
صبر کن که شاید فردا بمیری که هیچ ساعت نیست که نه ممکن است که آخر عمر تو باشد که اجل را
هیچ وقت معین نیست ناچار ناگاه در خواهد رسید پس ساز مرگ اولی‌تر باشد از
ساز دنیا که بهیچ حال در وی نخواهی ماند باشد که از عمر تو یک نفس یا یکروز یا یکسال
بیش نمانده بود پس این اندیشه بر دل خویش تازه میدار و نفس خویش را روز بروز
فرا صبر میدار که اگر عمر دراز پیش گیری و با خویشتن گوئی مثلاً پنجاه سال بخواهم زیست
نفس تن در صبر ندهد و از شهوت و لهو باز نایستد اگر این راه که بتو نموده آمد پیش
گرفتی بوقت مرگ شادی بینی که آنرا آخر نبود و گرنه حسرتی بینی که آخر نبود و شادکسی که

بشب راه رود و بامداد بود که بمنزل رسیده بود و بیاسوده

آداب نماز -

اکنون که ترتیب ورد و نگاهداشتن اوقات دانستی باید که چگونگی نماز و روزه بدانی و ابتدا بنماز کنیم چون فارغ شدی از طهارت و جامه و جایگاه نمازی بکردی و عورت از زانو تا ناف بپوشیدی برپای خیز و روبقبله آر و میان دو قدم بمقدار چهار یکی از گز گشاده دار و پشت و تن راست کن و قل اعوذ برب الناس برخوان تا شیطان از پیش دل تو دور شود و دل حاضر کن و از وسوسه خالی کن و نگاه کن که در خدمت که می ایستی و با که مناجات میکنی و خواهی کرد و شرم دار که با دل غافل پیش خداوند بایستی و با سینهٔ پر وسوسه و شهوات دنیا فرا پیش وی شوی و بدانکه وی بر درون تو مطلع است و نظر وی همه بدل تست و نماز تو که بپذیرد بزاری و خشوع و فروتنی و شکستگی و بیچارگی تو بپذیرد باید که در پیش وی چنان ایستی که ویرا می بینی اگر او را نمی بینی وی ترا می بیند اگر بدین دل تو حاضر نمی شود و اندامهای تو آرام نمیگیرد و بدانکه چشم دل تو نابیناست از دریافت عظمت و جلال وی و تقدیر کن که یکی از مصلحان اهل بیت تو چشم میدارد تا نماز چگونه میکنی تا به بینی که دل تو چگونه حاضر میشود و اندامهای تو آرام میگیرد و با ادب می ایستی پس با خود بگو شرم نداری از خداوند خویش که چون بنده از بندگان وی که بدست وی هیچ نیست ترا بیند و بتو نگرد دل تو حاضر میشود و اندامهای تو آرام میگیرد و تو میدانی که آفریدگار تو ترا می بیند و هیچ خوف در ظاهر و باطن تو پدید نمی آید از عظمت وی مگر قدر وی کمتر است در دل تو از قدر بنده‌ای از بندگان وی و این غایت نگونساری است

نابینایی باشند و هیچ دشمنی با خویشتن تر ازین نبود پس این معانی با خویشتن باید که گویی در اول نماز تا بود که دل تو حاضر شود که هر نماز که دل در وی حاضر نبود آن نماز پذیرفته نبود و چون دل حاضر کردی و از غوغا و اندیشهٔ دنیا رستی اگر تنها باشی اقامت بگوی و اگر منتظر جماعت باشی از بانگ نماز دست مدار پیش از اقامت بگوی انگاه نیت کن و در دل صورت آن نماز که خواهی کرد حاضر کن و بگو که امی فریضه نماز پیشین میکنم خدای را عز و جل و تا تکبیر تمام نکنی هیچ نباید که غافل باشی از نیت و بوقت تکبیر دو دست بردار چنانکه کف دست برابر دوش بود و سر انگشت برابر گوش و هر دو دست گشاده دار و در وقت برآوردن دست و فرو گذاشتن از جانب راست و چپ مبر و از پس و پیش بیرون میاور و چون تکبیر کردی هر دو دست با سینه آور نه چنانکه فرو گذاری انگاه با سینه بری چون با سینه بردی کف دست راست بر پشت دست چپ نه و انگشتان راست بساعد چپ فرو گذار پس از تکبیر بگوی الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا پس وجهت وجهی تا آخر بخوان انگاه سبحانك اللهم تا آخر برخوان و بگوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم انگاه الحمد برخوان و همه تشدید بجا آور و فرق میان ضاد و ظا بیاموز و آمین پیوسته بآخر سوره بگو باید که از وی گسسته داری و قرآن بلند خوان در نماز بامداد و دو رکعت پیشین از نماز شام و خفتن و آمین نیز بآواز بلند بگوی در نماز بامداد سورهای که در آخر قرآن دراز تر است برخوان و در نماز شام انکه کوتاه تر است و در نماز پیشین و دیگر و خفتن انکه میانه است چون والسماء ذات البروج و مانند آن

و در نماز بامداد در سفر قل یا ایها الکافرون و سورة الاخلاص و آخر سوره بتکبیر رکوع
پیوسته مکن لیکن چندان خاموش باش که سبحان الله توان گفت پس تکبیر رکوع آغاز
کن و تا بجای باشی پشت را راست دار و سر در پیش دار و چشم بر جایگاه سجود دار و
بهیچگونه از راست و چپ منگر پس تکبیر کن و دست بردار و برکوع شو و کف دست بر دو
زانو نه و انگشتها راست و گشاده دار و بر زانو فرو گذار و زانو باران و ساق راست دار
و زانو را بدر میاور و پشت و گردن و سر نیز راست دار چنانکه جمله تن تو بر سه راست بلامی باشد
راست و میان بازو و پهلو گشاده دار و زنان گشاده ندارند لیکن خویشتن را جست
فراهم دارند و آنگاه سه بار سبحان ربی العظیم بگوی و اگر امام نباشی هفت بار بگوی
یا یازده بار نیکوتر بود و آنگاه پشت راست باز کن تا جمله بالای تو چون الفی باشد راست
و دست بردار بوقت برآمدن و در برآمدن میگوی سمع الله لمن حمده و چون راست
باز ایستادی بگوی ربنا لك الحمد ملاء السموت و ملاء الارض و ملاء
ما شئت من شیء بعد و نماز بامداد قنوت برخوان بعد از رکوع دوم رکعت چون فارغ شوی
تکبیر کن و بسجود شو و دست بر مدار و باید که اول چیزیکه از تو بر زمین رسد آن باشد که بزمین
نزدیکتر باشد نخست دو زانو پس دو دست پس پیشانی برهنه با بینی بر زمین نه و همه
اندامهای خویش گشاده دار در سجود و زانو از پهلوها دور دار و شکم از ران دور دار و
زنان جمله اندامها فراهم دارند و کف دست با انگشتان راست بر زمین نه و در مقابل دو
دوش و ساعد دست بر زمین مگستر و سه بار سبحان ربی الاعلی و بحمده بگو و اگر

امام نباشی هفت بار یا یازده بار انگاه تکبیر کوی و راست باز نشین و بر پای چپ نشین
و سر انگشتان راست بر زمین نه بسوی قبله و هر دو دست بر هر دو ران نه بگوی رب اغفر لی
و ارحمنی و ارزقنی واهدنی وعافنی واعف عنی انگاه دیگر سجودی همچنان بکن و درست
باز نشین و سبک از نشستگی باز بر پای خیز و دو دست بر زمین نه مشت فراکرده چون
کسیکه خمیر کند چنانکه به پشت انگشتان بدین اعتماد کنی و در حال برخاستن یکپای
فرا پیش نهاده و تکبیر ابتدا کن و از ان وقت که به نشستن نزدیک رسی تا ان وقت که بقیام
نزدیک رسی پیوسته میدار تا هیچ حال از ذکر زبان خالی نباشد انگاه اعوذ بالله
یکبار بگوی و دیگر رکعت همچنین بکن بر رکعت دوم بتشهد بنشین و دست راست در وقت
تشهد بر ران راست نه فراکرده مگر انگشت مسبحه که بدان اشاره کنی باسمان در وقت
که بگوی الا الله نه بوقت گفتن لا اله و دست با انگشتان
چپ باز کرده بر ران چپ و بر پای چپ نشین چنانکه میان دو سجود و در تشهد باز پسین
سرین چپ بر زمین نه و هر دو ساق بجانب راست از زیر خود بیرون کن و سر انگشتان
پای راست بر زمین نه از سوی قبله و التحیات که معروف است برخوان تا با اللهم صل علی
محمد با ولین تشهد و با خرین تمام برخوان و فریضه تا با اللهم صل علی محمد است و دعا
که پس از التحیات معروفست برخوان و آن اینست اللهم اعنی علی ذکرك وشكرك
وحسن عبادتك اللهم انی اعوذ بك من فتنة المحیا والممات واعوذ بك
من فتنة المسیح الدجال واعوذ بك من جهد البلاء ودرك الشقا وشماتة

الاعداء وسوء القضاء اللهم انی اعوذ بك من فتنة الدنيا وفتنة القبر وعذاب

النار برحمتك يا ارحم الراحمين آنگاه روی سوی راست کن و بگوی السّلام علیکم ورحمة الله
واز جانب چپ یکبار دیگر بگوی و دریوقت نیت کن از نماز بیرون آمدن را و در سلام
دادن نیت کن بر فرشتگان و کسانیکه حاضر باشند اینست صورت نماز کسی اگر تنها
بود و روح نماز خشوع[له] و حضور[سه] دل است با هرچه بر زبان میرود و حسن بصری رحمة میگوید که
هر نمازیکه دل در وی حاضر نیست بعقوبت نزدیکتر است و رسول صلّی الله علیه وآله وسلم
گفت کس باشد که از نماز وی از ده یکی بنویسند و هر کسی را آنقدر نویسند که داند که چه میکند
و دل وحاضر بود والسلام

آداب امامت واقتدا

است امام آنست که نماز
سبک کند که انس رضی الله عنه میگوید هیچکس را ندیدم که نماز وی بدان سبکی و بدان تمامی
بودی که نماز مصطفی صلّی الله علیه وآله وسلم و باید که تکبیر افتتاح[ع] نکند تا اقامت تمام نشود
و تا صف راست نکنند و امام آواز بردارد در تکبیر و ماموم آواز برندارد مگر آنقدر که خود
بشنود و نیت امامت کند تا فضل امامت یابد اگر نکند ثواب امامت نیابد و جماعتیان
ثواب جماعت یابند چون نیت اقتدا کرده باشند و باید که وجهت[ع] و اعوذ[ه] آهسته گوید و
الحمد و سوره بآواز بخواند در دو رکعت پیش مگر در نماز پیشین و دیگر که آهسته بخواند و
آمین نیز بآواز گوید با فاتحه و ماموم نیز آمین گوید بآواز با آمین امام هم نه پیش و نه پس و
امام پس از فاتحه آنقدر خاموش باشد که جماعتیان فاتحه برخوانند تا سوره تمام از وی
بتوانند شنید و ماموم جز فاتحه نخواند مگر در نماز پیشین و دیگر و در نماز یکه دور افتاده باشد

(interlinear gloss: ای مقتدیان ۱۲)

له خشوع بالضم فروتنی و فروخوابانیدن چشم و فروتنی کردن و پست شدن آواز ۱۲ صراح

سه حضور بالضم حاضر شدن و حاضران ۱۲ م

ع افتتاح سرکشودن و آغاز کردن ۱۲ م

ع وجهت ای انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین

ه اعوذ ای اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

و آواز امام بشنوند و امام تسبیح رکوع و سجود بیش از سه بار نگوید و در تشهد اول چون اللهم صل علی محمد و علی آل محمد بگفت برخیزد و بر این نیفزاید و در وقت سلام نیت سلام کند بر قوم و قوم بسلام خویش نیت جواب کنند و چون سلام داد سبک برخیزد و روی با قوم کند و دعا کند و اگر در جماعت زنان باشند روی باز نکند تا ایشان بگذرند و باز گردند و از جماعتیان هیچکس برنخیزد تا اول امام برخیزد و امام چون باز گردد خواه از جانب راست باز گردد و خواه از جانب چپ اما از جانب راست اولیتر و امام در دعا خویشتن را تخصیص نکند لیکن گوید اللهم اهدنا اللهم اغفرلنا و قنوت بآواز گوید و قوم آمین می‌کنند و دست برندارند که این درست نشده است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر دوام مگر یکبار که واقعه افتاده بود و بر قومی که دعا میکرد و چون واقعه نباشد بر آن قیاس نتوان کرد و چون امام گوید انك تقضی ولا یقضی علیك ماموم نیز همان میگوید تا بآخر قنوت و هیچکس از جماعتیان تنها نایستد مگر در صف و اگر جای نیابد یکی را باز پس کشد تا نزدیک خویش و آنکس را باز پس باید آمد برای وی و در هیچ عمل نباید که در پیش امام شود و نه نیز با وی بهم کند لیکن از پس وی میشود و چون پیشانی امام در سجود بر زمین رسد آنگاه وی قصد سجده کند و تا امام راست ننشیند وی سر از سجود برنیارد

آداب نماز آدینه

بدانکه آدینه عید مومنان است و روز بزرگوار است که بدین امت ارزانی داشته اند و اندر وی ساعتی است که هر دعائی که در آن ساعت افتد مستجاب بشود و باید که از روز پنجشنبه باز ساز این روز کند بدانکه جامه بشوید و بتسبیح و استغفار مشغول باشد شبانگاه

روز پنجشنبه که این ساعت در فضل همچون ساعت روز آدینه است نیت روزه روز
آدینه کن لیکن با پنجشنبه بهم یا روز شنبه که نهی است از روزه روز آدینه تنها و چون صبح روز
آدینه بر آید غسل کن که غسل درین روز سنتی مهم است پس جامه سفید در پوش که
خداوند تعالی جامه سفید را دوست تر دارد و بوی خوش بکار دار و حجامت پاک کن
بدانکه موی لب و زیر دست و زیر ناف را تعهد کن و ناخن بر چینی و مسواک کنی پس
پگاه بمسجد جامع شوی و در راه آهسته و بحرمت روی که در خبر است که هر که در ساعت
اول بمسجد جامع شود همچنان باشد که اشتری قربان کرده باشد و در دوم ساعت چنان
باشد که گاوی قربان کرده باشد و در سیم ساعت گوسفندی و در چهارم ماکیانی و در
پنجم بیضه چون امام بر منبر شد صحایف در نوردند و قلمها برگیرند و فرشتگان بسماع خطبه
مشغول شوند و در خبر است که نزدیکی خلق در نگرستن بحق سبحانه و تعالی بوقت دیدار به
اندازه پگاه خاستن بود در روز آدینه و چون در جامع شدی صف اول طلب کن و اگر
مردمان آمده باشند پای در گردن مردمان منه و در پیش ایشان فرا مشو و نزدیک
دیواری یا ستونی بنشین تا کسی پیش تو نگذرد و منشین تا تحیت مسجد نکنی اگر چه خطیب در میان
خطبه بود و جهد کن تا پیش از آنکه خطیب بیرون آید چهار رکعت نماز کنی و در وی سورة الانعام
و سورة الکهف و طه و یس برخوانی و اگر نتوانی الم تنزیل و یس و حم الدخان و
تبارک الذی بیده الملک برخوانی و اگر نتوانی در هر رکعتی پنجاه بار اخلاص بخوان که در
خبر است که هر که این نماز بکند نمیرد تا آنگاه که جایگاه خویش در بهشت نبیند یا کسی دیگر

آنرا نه بیند و این سوره ها اگر شب آدینه بخواند ثواب بسیار دارد و چون نتواند قل هو الله
بسیار بخواند و در شب آدینه و روز آدینه صلوات بسیار فرستادن بر رسول صلی الله علیه
آله وسلم فضلی بزرگ دارد و چون خطیب بر منبر آید سخن نشاید گفت و نماز نشاید کرد الا تحیت
لیکن جواب موذن باز دهد و بسماع خطبه مشغول شود و پندهای خطبه بپذیرد و البته هیچ
سخن نگوید که در خبر است که هر که مر کسی را گوید در میان خطبه که خاموش باش بیهوده
گفته باشد و ویرا جمعه نبود یعنی که دیگر آنرا باشارت خاموش کند نه بسخن چون خطبه
تمام شد جواب اقامت ،، روا قتدا کند بامام چون سلام داد الحمد و اخلاص و معوذتین
هر یکی هفت بار برخواند که ان حصاری و حرزی بود ویرا از شیطان تا به دیگر جمعه و بگوید
پس از آن اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن
حرامک بفضلک عمن سواک پس دو رکعت یا چهار رکعت یا شش رکعت بکند که اینهمه روایت
کرده اند باوقات مختلف پس معتکف می باشد در مسجد تا شب یا نماز دیگر و باید که منتظر
آن ساعت شریف میبوده باشد و هیچ غافل نباشد تا بود که در آن وقت شریف رسد
بخشوع و حضور دل باشد و بمجلس قصه گویان و حلقه هنگامه نشود البته ولیکن بمجلس علم شود
که در وی علم سودمند باشد که از وی بیم و هراس حق در دل تو زیادت گردد و رغبت
دنیا از تو کمتر شود و هر علمی که ترا از دنیا باخرت نخواند جهل از آن علم بهتر بخدا پناه کن از علمی
که ترا سودمند نباشد و دعا و زاری بسیار کن بوقت بر آمدن آفتاب و وقت زوال
و وقت بر شدن خطیب بر منبر و وقت اقامت و وقت ایستادن امام در نماز که

ممکن است که آن ساعت شریف در یکی ازین اوقات بود و جهد کن تا درین روز صدقه
دهی آنقدر که توانی داد و درین روز جمع کن میان نماز و روزه و اعتکاف و صدقه و
ذکر و خواندن قرآن و شنیدن علم و عیادت بیماران و متابعت جنازه تا همه خیرات
درین روز شریف جمع شود و آدینه یکروز از جمله هفته بر آخرت وقف کن و چیزی دیگر
بدان میامیز تا بود که کفاره جمله هفته شود **آداب روزه** بهیچ حال نباید که
روزه تو در جمله سال بیش از رمضان نبود که چون از تجارت و بازرگانی بروزه دست
دست بداشتی از درجات بلند و سود و سرای علی محروم مانی و حسرت بسیار خوری چون
روزه داران را در جهای بلند بینی و تو در ایشان مینگری چنانکه کسی از زمین بستارهای
درفشنده نگرد و در میان آسمان و روزهای فاضلتر روزه داشتن را عرفه است و
عاشورا ده پیشتر از ذی الحجه پیشتر از محرم و جمله رجب و شعبان و در جمله ماههای حرام
روزه داشتن ثوابی عظیم دارد و آن رجب است تنها و ذوالقعده و ذو الحجه
و محرم و هم این در جمله سال بود اما در ماه اول روز و آخر و ایام بیض سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و در هفته دوشنبه و پنجشنبه و آدینه تا این روزها کفاره جمله سال و ماه شود
و گمان مبر که روزه آن باشد که از طعام و شراب و مباشرت دست بداری د بس که
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم گفته است ای بسا روزه دار که نصیب وی از روزه
جز تشنگی و گرسنگی نیست بلکه تمامی روزه آن بود که جمله اندامها از ناشایست نگاهداری
چشم از نگریستن نه بجای خویش و زبان از سخن بیهوده گفتن که فرشته از آن بگریزد

و گوش از شنیدن بیهوده که شنونده انبار گوینده است بلکه هفت اندام نگاه باید داشت
همچون شکم و فرج که در خبر است که پنج چیز روزه را بگشاید دروغ و غیبت و سخن چینی و
سوگند دروغ و بشهوت نگریستن و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که روزه حصار است
چون روزه دار چنان باشد که بیهوده نگوید و ناهمواری نکند و اگر کسی با وی جنگ کند
گوید که من روزه دارم آنگاه جهد کن تا روزه بطعام حلال گشائی و زیادت از آن
از آن نخوری که هر شبی که روزه نداشتی خوردهٔ چه بیکبار چه بدو بار بلکه چون بیکبار
بود معده گران بود و نماز شب دشوار بود و شهوت تیز شود و مقصود از روزه شکستن
شهوت و ضعف قوت است و در خبر است که هیچ چیزی نزد خدایتعالی دشمن تر از شکم پر
نیست اگرچه از حلال بود و چنین روزه بسیار داری چندانکه توانی که روزه بنیاد همه
عبادتهاست و کلید طاعتها رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که خدایتعالی میگوید که
هر طاعت که بنده کند یکی به ده شود و زیاده میشود تا بهفتصد مگر روزه که روزه مراست
و جزای روزه بر منست و جزای آن من دهم بی اندازه و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
بدان خدائیکه جان من بحکم اوست که بوی دهان روزه دار نزد خدایتعالی خوشتر است
از بوی مشک و خدایتعالی گوید بندهٔ من از طعام و شراب دست بداشته است برای من
روزه از من است و جزا من دهم بر آن و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که بهشت را دریست
جداگانه که نام آن ریّانست جز روزه داران بدان در نشوند پیدا کردن [illegible]
بدانکه یک نیمه دین طاعت داشتن است و دیگر نیمه از معصیت دور بودن و همه کس [illegible]

بجای نتواند آوردن اما از جمله معصیتها دست نتواند داشتن الا صدیقی و برای این گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که هجرت بحقیقت آنست که کسی از کار بد هجرت کند و جهاد بحقیقت
آنست که با هوای خود جهاد تواند کرد و بدانکه معصیتهای تو بر اندامهای تست که هر یکی
از آن نعمتی است از خدای بر تو و امانتی است نزدیک تو چون نعمت وی را در معصیت بکار
داری و در امانت وی خیانت کنی از ناسپاسی و نابکاری هیچ چیز باز نگرفته باشی
اندامهای تو همه رعیت تواند نگاه کن تا ایشان را چون نگاه میداری و هیچکس نیست از بندگان
که نه رعیت دار است و نه وی را از رعیت وی بخواهد پرسید و بیقین بدانکه جمله اندامهای پوست
و گوشت تو در عرصات قیامت بزبان فصیح بر تو گواهی خواهند داد بهر چه کرده باشی و بر
سر چند هزار خلق ترا ملامت و فضیحت خواهند کرد چنانکه خدای تعالی گفت یوم تشهد
عَلَیْهِمْ اَلْسِنَتُهُمْ وَاَیْدِیْهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ آن روز عظیم که زبان
ایشان و دست و پای ایشان بدیشان گواهی دهند بهر چه کرده باشند پس جهد کن خویش
را نگهدار خاصه هفت اندام را چشم و گوش و زبان و فرج و دست و پای و شکم اما چشم بدانکه
وی را برای آن آفریده اند تا چون میروی راه فرا بینی چشم از پشت پای برمگیر که میروی تا
هرچه ترا بدان حاجت است ببینی و چیزیکه بدان حاجت نیست منگر و در ملکوت آسمان
و زمین نظاره کن و عبرت گیر و عجایب صنع پادشاه ببین و هرچه جز اینست چشم نگاهدا
خاصه از چهار چیز از آنکه در نامحرم نگاه کنی و بشهوت در صورت نیکو نگری و از آنکه بچشم
خرد در مسلمانی نگری و وی را حقیر داری و از آنکه چشم را بعیب مسلمانی گشاده داری اما گوش

را نگاهدار از آنکه بوی و بدعت و غیبت و فحش و سخن بیهوده و باطل شنوی گوش
را برای آن آفریده اند تا سخن خدایتعالی و سخن رسول صلی الله علیه وآله وسلم و حکمت علما
و اولیا شنود و آن علمی که از آن حاصل کنی زاد آخرت سازی و بسعادت ابدی رسی و چون
بدان ناشایست و بیهوده شنوی آنچه زاد و یاد تو بود خصم و دشمن تو گردد و آنکه سبب نجات
تو بود سبب هلاکت تو گردد و هیچ نکو شماری و نه پنداری که این بشنودن گناهی بر گوینده
کار گوینده بود و بس بلکه شنونده شریک گوینده باشد در وزر و وبال آن زبان
از برای یاد کردن خدایتعالی آفریده اند و برای خواندن قرآن و گفتن علم و پند دادن
خلق بخدای عز و جل و پیدا کردن آنچه در دل نهانست از حاجتهای دین و دنیا چون دیگران
بکار داشتی نه در آن که عز آن نعمت خدایتعالی کردی و وی چیره ترین اندامهای آدمی است
به وی و هیچ چیز آدمی را چنان بسر در نیفکند که زبان هر وقت که داری از نگاهداشت وی
باز مگیر که نباید که ناگاه ترا در قعر دوزخ افکند که در خبر است که بنده باشد که یک سخن بگوید
و آن سخن وی را هفتاد ساله راه بقعر دوزخ فرو می افکند و یکی را از یاران رسول صلی الله
علیه وآله وسلم در کارزار کفار بکشتند یکی گفت خنک وی که ببهشت رسید سید صلوات الله
علیه گفت تو چه دانی باشد که وقتی سخن گفته باشد ناگفتنی یا بچیزی و ادنی از مال خویش
بخیلی کرده باشد پس زبان را از هشت چیز نگاهدار اول از دروغ زبان نگاهدار در
جد و مزاح و بازی که چون در هزل زبان بدروغ عادت کند در جد از آن باز نایستد
و دروغ از گناهان بزرگ است چون بدروغ معروف شدی کسی نیز بر قول تو اعتماد

نکند و جز بچشم حقارت در تو ننگرد اگر خواهی که بدانی دروغ چگونه زشت است در
دیگران نگری که چون دروغ گویند ترا چگونه زشت آید و آنکس در چشم تو چگونه حقیر
و خسیس نماید و در جمله عیبهای خویش همچنان کن که تو زشتی یا عیب خویش نه بینی و در دیگران
بینی هرچه ترا از دیگران زشت آید پس خویش را از آن مپسند دوم خلف وعده و وعده
خلاف مکن بلکه تا توانی وعده مکن به نیکوئی ولیکن بفعل نیکوئی کن بی وعده پس اگر وعده
دادی بهیچ حال خلاف مکن که این نشان نفاق است مگر بعجزی و ضرورتی بود رسول صلی الله
علیه و آله و سلم گفت سه چیز در هر که باشد منافق است اگرچه نماز میکند و روزه میدارد
چون سخن گوید دروغ گوید چون وعده دهد خلاف کند و چون امانت بوی دهند خیانت
کند سوم غیبت است زبان از غیبت نگاهداری که در خبر است که غیبت از زنا بتر است
چه زانی بتوبه از زنا برهد و غیبت از توبه بنجهد تا آنگاه که بحلی نخواهد و هر سخنی که از کسی
گوئی که اگر بشنود برنجد آن غیبت است اگرچه راست بود و دور باش از غیبت قرایان
ایشان غیبت کنند بلفظ دعا و لفظ شفقت چنانکه گویند فلان را مزد و ما در این کار یکدیگر
افتاد خدایتعالی ما را از بلای نفس خویش نگهدارد و این بیچاره فلانکس را چنین واقع افتاد
و مقصود ایشان آشکارا کردن عیب آنکس باشد لیکن در معرض دعا و اندوه بوی گویند
و پندارند که بدین از غیبت برستند و بحقیقت با غیبت بهم دو معصیت دیگر کردند یکی ریا
و طویلتر فرانمودن بصلاح و دیگر بر خویشتن ثنا کردن که من عیبی مصلحم که غیبت نمیکنم
و دعای تو میگویم و اندوه بروی میخورم و اگر مقصود وی دعا بودی در خلوت گفتی و اگر

کیمیای سعادت

برنج و عیب وی اندوهگین بودی هرگز عیب وی آشکارا نکردی و بآشکارا شدن اندوهگین بودی و هرکه بداند که خدای تعالی در قرآن غیبت کننده را بمردار خواره مانند کرده است و گفته اَیُحِبُّ اَحَدُکُم اَن یَاکُلَ لَحمَ اَخِیهِ مَیتاً فَکَرِهتُمُوهُ[1] هرگز غیبت نکند و حکیمی گفته است که هرکه داند که خدای تعالی را در آفریدن خلق هیچ غلط نبود و میداند که هرکسی را چگونه آفریده است هیچکس را غیبت نکند و اگر در یک چیز اندیشه کنی هرگز هیچ مسلمانی را غیبت نکنی و در خویشتن اندیشه کنی که تا در خویشتن بظاهر و باطن هیچ معصیت یابی اگر می شناسی و قادر نه بر آنکه خویشتن را از آن پاک کنی بدانکه عجز مردمان همچون عجز تست و عذر ایشان چون عذر تست و اگر خویشتن را پاک و معصوم شناسی بدانکه هیچ عیب در آدمی چون نادانی وی بعیب خویش نیست و هیچ حماقت ازین زیاده نیست و اگر خدای تعالی بتو خیر خواستی ترا بعیب خویش بینا کردی کما قال صلی الله علیه وآله وسلم اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ تَعَالیٰ بِعَبدِهٖ خَیراً بَصَّرَهُ بِعُیُوبِ نَفسِهٖ[2] و غایت نادانی این باشد خویشتن را بچشم رضا بینی و دیگران را بچشم سخط و اگر راست می پنداری که چنین پاک و بی عیبی بشکر مشغول شو و خویشتن را بعیب مردار خوردن آلوده مکن که غیبت عیب بزرگ است و اگر تو نیز از عیبی خالی نیستی و نه پسندی که کسی آن گوید تا آن آشکارا شود و دیگران نیز همی پسندند که رنجور شوند اگر عیب ایشان پوشی و نادیده و ناشنوده داری خدای تعالی نیز عیبهای ترا بپوشد و اگر ویرا رسوا کنی خدای تعالی زبانهای دراز بر تو مسلط کند تا ترا درین جهان رسوا کند و آنگاه در روز قیامت ترا بر سر خلق

[1] آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر خود را مرده پس ناخوش دارید آن را ۱۲ فتح الرحمن

[2] چون خواهد خدای تعالی به بنده نیکی بینا کند او را بعیبهای او ۱۲

نیز رسوا کنند چهارم جدل است و دور باش از جدل و خصومت کردن و در سخن مردمان
و داوری کردن بر هر سخنی که گویند و عیب سخن مردمان جستن که از آن وحشت و جنگ خیزد
و اگر بخیزد و در وی دو معصیت باشد یکی ثنا گفتن بر خویشتن بزیرکی و دانش و کمال عقل
دوم نسبت کردن آن برادر دیگر بجهل و حماقت و نادانی و این رنجانیدن باشد و رنجانیدن
مسلمانان حرام است و هر که با وی داوری کنی در سخن اگر سفیه بود ترا برنجاند و اگر بردبار بود
ترا دشمن گیرد و از برای این گفت سید عالم صلوات الله علیه که هر که از داوری در سخن
دست بدارد و اگر داوری وی بباطل بود ویرا در ریاض بهشت خانه بنا کنند و اگر بحق بود
ویرا در اعلی بهشت خانه بنا کنند و گوش دار که باشد شیطان گوید خاموش مباش و حق بگوی
و شیطان همیشه احمقان را بهانهٔ خیر فرا پیش دارد و نباید که شیطان بر تو خندد و بدانکه حق گفتن
نیکوست لیکن با کسی که فرا پذیرد و شرط آن باشد که نصیحت در رفق گوید و بعنف نگوید
نه بر ملا چه اگر بعنف گوئی و بر ملا فضیحت بود نه نصیحت و فساد آن بیش از اصلاح بود پنجم
بر خود ثنا گفتن است ثنا گفتن بر خویشتن بصلاح و نیکوخوئی و خواجگی که من چنین و من چنان
و خدا تعالی ازین نهی کرده است قوله تعالی فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ و یکی را از حکما پرسیدند که
هیچ سخن راست بود که زشت بود گفت باشد ثنای خویش اگرچه راست بود زشت بود و ازینهار
تا عادت نکنی ثنای خویش گفتن که آن آب حشمت را از چشم مردمان ببرد و حماقت و نادانی
بدان آشکارا شود و نزدیک خدا تعالی و نزدیک خلق نکوهیده گردد و اگر خواهی که بدانی
که در آن هیچ زیادتی حشمت نیست بلکه نقصان است گوش دار بیاران خویش که ایشان

خویش را بالا دهند و ثنا گویند بر خویشتن که چگونه در دل تو حقیر و گران کردند اگرچه
و در حال خاموش باشی چون غایب شوند ایشان از اینگونه پس دیگران در حق تو همچنین
باشند آنچه از دیگران ترا زشت آید تو مکن ششم لعنت کردن است زبان از لعنت
نگاهدار هیچ آفریده را از مردم و جانور و طعام لعنت مکن و بر هیچ آدمی حکم مکن که وی
منافق است و یا ملعون است که سر بندگان خدا تعالی داند که منافق و ملعون کیست
و بدانکه در روز قیامت هیچکس را نپرسند که چرا ابلیس را لعنت نکردی و زبان بلعنت
وی مشغول نکردی تا بکسی دیگر چه رسد و چون لعنت کند بپرسند که چرا لعنت کردی و
چنانکه لعنت نشاید کردن نکوهیدن نیز نشاید که آفریده را عیب کردن بی حرمتی بود
در حق آفریدگار و رسول صلوات الله علیه هیچ طعام را نگفتی که بد است لیکن اگر
بایستی بخوردی وگرنه دست بداشتی هفتم نفرین کردن بر هیچکس دعای بد مکن اگرچه
بر تو ظلم کند لیکن سر و کار وی بخدای تعالی افگن و در خبر است که مظلوم دعای بد میکند
ظالم را تا آنگاه که مکافات کند و زیادتی ظالم بر وی بماند در قیامت و بر ظالم بدان
بگیرد و یکی زبان در حجاج دراز کرد یکی از بزرگان سلف گفت که خدای تعالی انصاف
حجاج بستاند از کسی که وی را بزبان تعرض کند چنانکه انصاف مظلومان حجاج از وی
بستاند هشتم مزاح و تماخره کردن زبان از آن نگاهدار و بر هیچکس مخند و بر کس
افسوس مکن که مزاح آبروی کس ببرد و هیبت وی از دلها ببرد و کین در دلها بگذارد
و با هیچکس مزاح مکن و اگر کسی با تو مزاح کند جواب مده و در گذار از اهل مزاح و بیهوده

بگردان تا آنگاه که با حدیث دیگر شوند اینست جمله آفتهای زبان و رهی از وی
الا به تنها نشستن و زاویه گرفتن که در میان مردمان زبان نگاهداشتن ممکن نباشد
مگر چنانکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه که سنگی در دهان نهاده بودی پیوسته تا سخن
نگوید مگر بضرورت و اشارت بزبان کردی که یعنی که این مرا در کارها افکنده است پس زبان
سبب هلاکت است در دنیا و آخرت از وی حذر باید کرد اکنون آفت چشم و گوش و زبان
گفتیم آفت معظم آفت شکم است که همه بلاها از وی خیزد اما شکم را نگاه باید داشت از حرام
و شبهت و جز حلال نباید خورد و از حلال اندک باید خورد نه چنانکه شکم پر شود و پیش از
سیری باید که دست از طعام بازگیری که چون معده سیر شود دل سیاه شود و حفظ نباشد
گردد و اندامها از عبادت گران شود و شهوتها که لشکر شیطان است قوی گردد و سیری از
طعام حلال کلید همه شرهاست پس اگر از حرام بود چگونه بود و طلب حلال فریضه است
بر همه مسلمانان و عبادت. درشش حرام چون بنا نهادن است بر سر آب بزرگان
دین چنین گفته اند و گمان مبر که حلال نایافت است که چون بجامه خلق و نان بی نانخورش
قناعت کنی از حلال در نمانی اما تجمل و تنعم را از حلال بود دشوار بود و حلال بسیار است
بر تو نیست که باطن کارها بشناسی بلکه هرچه بیقین دانی که حرام است از آن دور باش
و هرچه دل گواهی دهد بحرامی او بسبب دلیلی و نشانی که بر حرامی آن مال دلیل کند از آن نیز
دور باش و هرچه بر حرامی آن نشان نباشد آن حلال است نشان چون مال بود که در
دست سلطان بود اگر دانی که از میراث حلال است یا ضیاع حلال خود حلال روشن بود

واگر دانی که از کسی بظلم لبستده است حرام روشن بود و اگر ندانی که از کجاست و غالب مال وی حرام است ازان دور باش که ظلم وی دلیل حرامی است بظاهر اگرچه بیقین نیست وهمچنین مال نوحه گر[1] و مطرب[2] و خمر فروش و کسی که کسب وی بیشتر از حرام است چون ندانی که آن مال بعینه از کجاست بغالب فراگیر و ازان دور باش و مال دیگر مسلمانان همه حلال دان مگر آنگه دانی که از وجه حرامی است روشن و از جمله حرام روشن مال وقف بود که کسی بخلاف شرط واقف لبستاند چنانچه وقف صوفیان خورد و صوفی نباشد بصفت و سیرت لیکن بمرقع و سجاده[3] صوفی باشد و بس یا در مدرسه وقف طلبه علم خورد و وی بطلب علمی مشغول نباشد و هرکه بروی معصیتی رود که اگر آشکارا شود گواهی وی بدان رد کنند هرچه از وقف صوفیان خورد حرام خورد که صوفی مرد عدل بود که زیادت از عدالت در وی خصال دیگر بود که کم از وصف عدالت خود نباشد و هرکه خویشتن را بصورت پارسایان فرانماید تا وی را بدان سبب چیزی بدهند هرچه لبستاند حرام بود اگر در باطن وی چیزی بود که اگر دهنده بدانستی ندادی و از همین گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که حلال ترین چیزیکه مرد خورد آن بود که از کسب دست وی بود اما فرج را از حرام نگاه باید داشت و این نتوانی تا آنگاه که چشم[4] از نامحرم نگاه نداری و دل از اندیشه آن نگاه نداری و شکم از شبهت و بسیار خوردن نگاه نداری که بسیار خوردن شهوت انگیزد و شهوت اندیشه آورد و اندیشه فرا انگیختن دارد پس بیخ همه شهوت ها سیر خوردن است خاصه از شبهت اما دست نگاهدار با آنکه کسی را بزنی یا حرامی فراگیری یا در ودیعتی و امانتی

[1] نوحه بالضم ماتم و گریه کردن بآواز ۱۲ غ
[2] مطرب ... بیان صحبت ۱۲ غ
[3] سجاده بفتح ... مصلی ... ۱۲ غ
[4] ... بالفتح ... ۱۲ غ
... ۱۲

خیانت کنی و با قلم چیزی نویسی که بزبان نشاید گفتن از بهر آنکه قلم همچو زبان است بلکه
عظیم‌تر که نوشته بماند و گفته نماند اما پای نگهدار از آنکه بخانهٔ ظالمی روی یا از پس
نامحرمی فرا شوی یا بهیچ کاری ناشایست فرا شوی و بخانهٔ سلطان و وزیر و عامل ظالم
شدن معصیت است الا بضرورت که مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم میگوید که هر که توانگری را
تواضع کند برای توانگری او دو بهره از دین وی بشود معلوم است که چون توانگر ظالم
باشد بتر باشد که تواضع توانگر بدتر از تواضع ظالم است اینست نگهداشتن اندامها

فصل بدانکه حرکت و سکون تو باندامهای تست هیچ یک در معصیت بکار مدار و پیوسته
بطاعتها مشغول می باش بدانکه اگر تقصیر کنی رنج و وبال آن بتو گردد و اگر در طاعت و شکر
بکار برده باشی راحت و فایدهٔ آن باتو آید و خدا تعالی از تو و عمل تو بی نیاز است و
زنهار تا خویشتن را غشوه ندهی و گوئی که خدا تعالی رحیم است و کریم و گناهان بندگان
بیامرزد و این سخن حق است و شیرین و لیکن در زیر وی زهر قاتل تعبیه دارد و گوینده
این را لقب احمق است از حضرت نبوت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفته است که
زیرک آنست که حساب خویش کند و کار چنان کند که پس از مرگ وی را سود دارد و احمق
آن باشد که هرچه خواهد میکند و آنگاه بر خدا تعالی تحکم میکند و از وی میخواهد با آمرزش و
بدانکه این سخن که خدا تعالی کریم و رحیم است همچنان باشد که کسی خواهد که فقیه شود و هیچ جهد
نکند و با موختن علم مشغول نشود و گوید که خدا تعالی کریم است باشد که مرا بهمه علم بینا
کند بی آموختن چنانکه دل پیغمبر را علیه الصلوة والسلام و کسی که توانگری خواهد و از تجارت

وحراثت وکسب کردن دست بدارد و گوید که خدایتعالی کریم است باشد که بی رنج گنجی
بمن نماید اگر تو این سخن را از گروهی بشنوی ایشان را احمق دانی و برایشان خندی
اگرچه از کرم و قدرت خدایتعالی میگویند و راست میگویند و همچنین بزرگان دین بر تو
خندند چون آمرزش و رحمت چشم داری بی جهد و کردار نیک و خدایتعالی میگوید
وَاَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی هیچکس نبرد مگر آنچه بکارد و میگوید حقتعالی
جَزَآءً بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ جزا بقدر کردار شما خواهد بود و میگوید اِنَّ الْاَبْرَارَ
لَفِیْ نَعِیْمٍ وَاِنَّ الْفُجَّارَ لَفِیْ جَحِیْمٍ نیکوکاران در بهشت آیند و بدکرداران در دوزخ
و چون از جهد خویش دست بر نمیداری و در طلب سیم و زر و در طلب علم و در طلب سعادت
آخرت نیز دست مدار و زاد آخرت برگیر که سفر دراز است و عقبه بلند و غره مشو و خویشتن
را عشوه مده که چون پشیمان شوی سود ندارد و معنی کرم و رحمت خدایتعالی آن است که
مملکت آخرت و سعادت ابد بدهد برنجی اندک که روزی چند بکشی پس آن کن که بزرگان
و عاقلان کرده اند که راه احتیاط و حزم پیش گرفتند چنانکه ابلهان غافل که غره
شدند و خویشتن را عشوه دادند تا هلاک شدند و کاشکی هر که نماز و روزه و صدقه و جهد
و تقوی بجا آورد با این همه نجات باید که این همه بجا آورده را خطرها در راه است
چنانکه معلوم است که هر که نکارد نه رود و کاشکی آنکه زمین نرم کند و آب دهد و تخم پیدا
کند و بر برگیرد که با اینهمه خطرها و آفتها در راه است بآن کار آخرت نیز همچنین میدان
پیدا کردن معصیت دل بدانکه اندامهارا از معصیت کردن چنانکه گفتیم نگاه

حرف چهارم ثانی مثلثه حراثت بکسر اول و کشت کاری کردن و کشاورزی نمودن ۱۲ غ
لـه در معنی کریم بخنها گفته اند بعضی گویند کریم آنست که بر فعل او انعام و احسان باشد و در حرکت و سکون او چیزی معوض و بعضی گویند که هر که در انعام و احسان جز نفع بجود یا دفع ضرر از خود منظور نداشته باشد کریم است و بعضی گویند که کریم آنست که آنچه بر ذمه خود حق باشد یا نباشد بدیگران بدهد و آنچه از خود بر ذمه دیگران باشد نخواهد و بعضی گویند کریم آنست که اندک را قبول کند و روی فزون بسیار دهد ۱۲ فتح العزیز
سـه با رسم حرکت عین و سکون شین مهمله کار پوشیده کردن ازصراح و قاموس
سـه حزم بالفتح استواری و هوشیاری ۱۲ از کشف و صراح و منتخب

توانی داشتن تا بیشتر دل از نجاست و پلیدی صفات نکوهیده پاک نکنی که اصل دست
وامیر تن وی است اگر وی پاک و شایسته بود بر اندامها جز پاکی و شایستگی نزود و اگر
پلید بود و بصفات ناپسندیده آلوده بود و از وی جز پلیدی نتراود که از گونهٔ آن
بیرون آید که در وی بود و صفات نکوهیده بسیار است چون شرهٔ[١] طعام و شرهٔ نگاه
و شره سخن بیهوده و غیبت و مانند آن اگر از ین همه پاک شده باشد سه صفت
است که بیشتر پارسایان از ان خلاص نیابند و تا دل از ان پاک نکنند پارسائی
اصل ندارد و آن حسد است و ریا و عُجب و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است[٢] سه
چیز هلاک کنندهٔ مرد است بخیلیکه چنان قوت دارد که حکم وی بر بخیل روان بود و هوای
دل که بنده از پی آن فرا شود و عجب یعنی پندار نیکو بخویشتن اما حسد[٣] شاخیست از بخیلی
که بخیل آن بود که آنچه در دست وی است از دیگران دریغ[٤] دارد و بیرا[؟] آنکه نعمتی که در خزانهٔ
خداست تبارک و تعالی از بندگان دریغ دارد و بخیلی وی عظیم تر و زشت تر باشد و
حسود آن بود که ویرا دشوار بود که خدا تعالی از خزانهٔ قدرت خود بنده را نعمتی دهد چون
مال یا علم یا جاه یا قبول در دل خلق یا چیزی دیگر خواهان آن باشد که آن نعمت را
حق سبحانه و تعالی برین بنده زوال آرد اگر چه بوی نخواهد رسید و این نهایت پلیدی
باطن بود و از ین گفت رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم که حسد طاعتها بنده را
چنان خورد که آتش هیزم را و حسود همیشه در عذاب بود و کس در وی رحمت نکند که دنیا
هرگز خالی نباشد از دوستان و آشنایان که خدا را برایشان نعمتی باشد بمال یا جاه

[١] شره بفتحتین غلبهٔ حرص ١٢ از صراح منتخب
[٢] قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب ١٢
[٣] قال النبی صلی الله علیه و سلم البخیل لا یدخل الجنة و ان کان عابدا ١٢
[٤] دریغ بکسرتین افسوس و اندوه ١٢ از برهان

با علم و ورع ودی پیوسته در عذاب و اندوه باشد و عذاب آخرت عظیم تر بلکه
بنده بحقیقت ایمان نرسد تا آنگاه که خلق را همان خواهد که خویشتن را و بهمه مسلمانان
انباز باشد در شادی و اندوه ایشان که مسلمانان همچو یک بنااند که یکدیگر را نگاه
میدارند و چون یک تن که اگر اندک اندامی دردمند شود همه تن آگاهی یابد چون
دل خویش بدین صفت نیابی فرض عین تو آنست در راه دین که این صفت حاصل
کنی و دل از پلیدی پاک کنی آما ریا شرک نهانیست که بیشتر خلق از آن ناشناسند از
پوشیدگی و معنی ریا آن بود که خواهی که ترا بسبب طاعت و علم و زهد منزلتی باشد در دل
مردمان و جاهی و قبولی و دوستی جاه چون غالب شد بدان جای رسد که بپارسائی
جاه طلب کند و بیشتر خلق اگر انصاف دهند دانند که بیشتر کارها که میکنند از علم و
عبادت برای روی و ریای مردمان میکنند و نشان این ریا آن باشد که چون
عبادتی کند بگوید که من چنین کرده ام اگر نگوید چون مردمان بشنوند شاد گردد و اگر
شاد نشود و این محمدت عزیز بود و لیکن اگر چنان بود که در حق وی تقصیری کنند و حرمت
وی نگاه ندارند و با وی در معاملت مسامحت نکنند و ویرا بر پای نخیزند و جای
بوی ندهند در خاطر خود خشم بیند و اگر خشم نبیند تعجبی بیند که اگر در سر این
عبادت نکرده بودی تعجب نکردی پس گوئی منتی از عبادت خویش بر مردمان نهاده است
و آنرا بر انجوید و این اخلاص را باطل کند که از دیگری جزای عمل خویش چشم دارد و
این از آن ریا باشد که در خبر است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده

ریا خویشتن را بخلق به نیکی نمودن و روی و ریا ... [illegible]

اَلشِّرْکُ اَخْفٰی مِنْ دَبِیْبِ النَّمْلِ یعنی شرک پوشیده ترست از آواز پای مور
که بشب تاریک برود واما عجب وکبر از جمله بیماریهای دل هست وبیماری عظیم است ودشوار
علاج ومعنی وی آنست که ویرا در دل وی قدر علمی بود وبچشم بندگی داشت
بخویش نگرد وبچشم خردی بدیگران نگرد وچون این صفت در باطن بجنبد ثمره
وی بر زبان آن بود که گوید من چنین ومن چنانم وبر خویش ثنا میکند یا دوست
دارد که بر وی ثنا میکند چنانکه ابلیس گفت اَنَا خَیْرٌ مِنْهُ من از آدم بهترم وثمره
دیگر وی آن بود که در مجمعی که شود پیشگاه جوید ودر راه که رود در پیش دیگران رود
واگر کسی ویرا پند دهد یا بر وی عیبی کند بحق ننگ دارد که قبول کند واگر وی کسی را
پند دهد بعنف وبزرگ خویشتنی گوید وهر که اعتقاد کرد بالقطع که وی از کسی دیگر بهتر است
وی متکبر است بلکه باید که بداند که بهتر آنست که نزدیک خدایتعالی بهتر است واین
در آخرت پیدا آید بلکه باید که هر کرا بینی ویرا بهتر دانی اگر کودکی را بینی گوئی که وی
هرگز معصیت نکرده است ومن کرده ام بیشک وی از من بهتر است واگر بزرگی را
بینی گوئی که وی خداوند تعالی را پیش از من عبادتها کرده است من چون وی باشم
واگر عالمی را بینی گوئی که وی چیزها داند که من ندانم وی بهتر از من است واگر جاهلی را
بینی گوئی که وی معصیت خدایتعالی بجهل کرده است ومن بعلم حجت عقوبت من بسبب علم
عظیم تر باشد واگر کافری را بینی گوئی ندانم که خاتمت کار وی چون خواهد بود وبسیار
از مسلمانان بچشم حقارت بعمر بن الخطاب می نگریستند در آنوقت که مسلمان نبود

وبدانسته‌اند که کار عمر بکجا خواهد رسید آخر پس این کبر از دل تو بیرون نشود تا آنگاه که بحقیقت ندانی که کار خاتمت دارد و آن در غیب است باشد که آنرا که بهتر میدانند خاتمه وی بدتر باشد و آنرا که بدتر میدانند درجهٔ اولیا وی را روزی کند پس چون بیم خاتمت و نقش باز پسین بر دل تو غالب شود هیچ عجب و تکبر نماند و اخبار در حسد و کبر و ریا بسیار است و ترا از انجمله یک خبر کفایت است که عبد الله بن مبارک روایت کند از کسیکه وی از معاذ بن جبل درخواست تا وی را حدیثی روایت کند که از رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم شنیده باشد معاذ بگریست گریستنی که حاضران پنداشتند که مگر خاموش نخواهد شد پس گفت شنیدم از رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم که مرا گفت یا معاذ ترا چیزی بیاموزم که اگر نگاهداری ترا سود دارد و اگر ضایع کنی ترا حجت و عذر نزد خدای تعالی بریده شود یا معاذ خدای را عزّ و جلّ هفت فرشته اند که ایشان را بیافریده است پیش از آفریدن آسمانها هر یک بدربانی آسمان دیگر موکل کرده چون کراما کاتبین که ایشان رقیب اند بر عمل بندگان عمل بنده که از بامداد تا شبانگاه کرده شود باسمان برند و نوری از وی میتابد چون بآسمان اوّل رسند بر کردار آن بنده ثنای بسیار گویند آن فرشته که دربان آسمان اول است گوید این عمل بر روی وی باز زنید و که من فرشتهٔ غیبت ام مرا خدای تعالی فرموده است که عمل کسیکه مردمان را غیبت کرده باشد مگذار که از تو برگذرد پس گروه دیگر از کرام الکاتبین عمل بنده دیگری برند که غیبت نکرده باشد تا بآسمان دوم پس آن فرشته که موکل است بآسمان دوم گوید که این عمل بر روی وی

باززنند که مراد وی ازین عمل غرض دنیا بود مرا فرموده اند که عمل ویرا راه ندهم که درمیان
مردمان فخر آوردی پس عمل بندهٔ دیگر که نوری ازان می تابد یا از صدقه و روزه و نماز
باسمان سیوم برند فرشتهٔ آسمان سیوم گوید بایستید این عمل بر روی وی باززنید که من فرشتهٔ
تکبرم و وی در مجلسها بجای نشستن تکبر کردی مراد ستوری نیست که عمل ویرا راه دهم پس
عمل بندهٔ دیگر از گروهی دیگر همچون ستارهٔ درخشان از تسبیح و قرآن و نماز و حج و عمره به
آسمان چهارم برند آن فرشته گوید بایستید و این عمل بر روی وی باززنید که من فرشتهٔ
عجبم نگذارم که عمل وی از من درگذرد که وی هیچ کاری نکردی که عجب در میان بنودی
پس عمل بنده دیگر باسمان پنجم برند همچون عروسی که اورا جلوه کنند از نیکوی فرشتهٔ
آسمان پنجم گوید که این عمل را بر روی وی باززنید و برگردن وی نهید که من فرشتهٔ
حسدم و وی حسد کردی کسی را که علم آموختی یا عمل کردی یا کار خوب کردی یا کسی نیکوئی کردی
زبان در ایشان دراز کردی من عمل ویرا راه ندهم که از من درگذرد پس عمل بندهٔ دیگر
به آسمان ششم برند که در وی نماز و روزه و زکواة و حج و عمره بود آن فرشته گوید که این
عمل بر روی وی باززنید که وی به هیچکس که ویرا بلای و رنجی رسیدی رحمت نکردی لیکن شادی
کردی و من فرشتهٔ رحمتم نگذارم که عمل وی از من درگذرد پس عمل بندهٔ دیگر می برند
باسمان هفتم از نماز و روزه و زکواة و جهاد چنانکه بانگ آن در آسمان هفتم در افتاده باشد
و روشنائی آن چون روشنائی آفتاب بود و سه هزار فرشته در مشایعت آن
می روند و فرشتهٔ آسمان هفتم گوید که این عمل بر روی وی باززنید و قفل بر دل وی زنید که

[illegible] صفت
[illegible] وقتیکه [illegible]
[illegible] عمل [illegible]
[illegible]
[illegible]

من باز دارم از خداوند خویش هر عملیکه خالص برای وی نباشد و وی اهل خویش
رضای خدای را نخواسته است بلکه بدین بزرگی خویش جسته است میان فقها و بانگ و
آوازه جسته است در شهرها مرا فرموده است خداوند جل شانه که عمل وی را راه ندهم و هر عملی که
خالص خدای را نباشد آن ریا بود و خدای تعالی عمل مرائی نپذیرد پس عمل بنده دیگری برند
تا از آسمان هفتم درگذرد از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق نیکوئی و ذکر خدای و
همه ملایک آسمانها بموافقت با ایشان می روند تا همه حجابها برداشته شود بخدای تعالی رسانند
و همه گواهی می دهند که این عمل خالص است خدای تعالی گوید شما رقیب نگهبانان کردار بنده
میند و من مطلع بر دل وی دیدم این عمل برای من نکرده است بروی باد لعنت من پس فرشتگان
گویند لعنت ما و لعنت تو و آسمانها و هر که در آسمانهاست بروی لعنت کنند پس معاذ
گفت رضی الله عنه من گفتم یا رسول الله تو رسولی و من معاذ یعنی این چون توانم کردن گفت
یا معاذ بمن اقتدا کن اگرچه عمل تو کوتاه است یا معاذ زبان نگهدار از برادران خویش و از
خوانندگان قرآن باش و گناه خود بر دیگران حواله مکن و بزرگ خویشتن مکن با مردمان
و به نکوهیدن ایشان بر خود ثنا مکن و خویشتن را از ایشان برتر مدار و کار دنیا بر کار
آخرت میفکن و در نشستن تکبر مکن چنانکه به خوئی تو حذر کنند و پیش کسی با دیگری راز
مگوی و پوستین مردمان مدر که آنگاه سگان دوزخ ترا بدرند روز قیامت قال الله
تعالی وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا دانی که آن چیست معاذ گفت آن چیست یا رسول الله گفت
سگانند در دوزخ که پوست و گوشت از استخوان باز کنند معاذ گفت یا رسول الله از این

[illegible]

خصلتها که رهائی یابد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا معاذ این آسان است
بر هر که خدا تعالی آسان کند زبان نگاهدار از آنکه بر مردمان دراز کنی و از خوانندگان
قرآن باش آنگاه روایت کنند که هیچکس از معاذ مشغول تر نبودی بقرآن خواندن از بیم
این حدیث **فصل** بدانکه این صفات که درین حدیث است از عجب و ریا و تکبر و
حسد و غیبت و غیر آن بر هیچکس غالب تر از آن نیست که بر کسی که وی پارسائی کند یا علم
آموزد از برای جاه و قبول خلق پس عامیان ازین صفت رسته تر اند از قرایان و علما
و پارسایان پس فریضه ترین بر علما و پارسایان آنست که بطهارت دل مشغول باشند
تا باطن ازین پلیدیها پاک کنند و این صفات همه شاخهای یک اصل است و آن دوستی
دنیاست و ازین گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که دوستی دنیا سر همه خطاهاست
آفت دنیا اینست و با این همه دنیا کشت زاد آخرت است که زاد آخرت از دنیا بر
توان گرفت لیکن هر که از دنیا بقدر حاجت قناعت کند تا زاد آخرت برگیرد دنیا
کشت زار آخرت ویست و هر که از دنیا تنعم جوید هلاکت گاه ویست والله اعلم
فصل اینمقدار که گفته آمد از علم و تقوی اول زاد آخرت است و بدایهٔ هدایت
خویشتن را درین بیازمای آنگاه آنچه در کتاب کیمیای سعادت است و در کتاب احیای
علوم الدین حاصل کن تا سر و باطن تقوی بشناسی چون باطن بتقوی آباد ان کردی از صفات ناپسندیده
پاک کردی امیدوار که حجاب برخیزد میان دل تو و میان ملکوت آسمان و حضرت
الهیت تا رازهای ملکوت ترا آشکارا شدن گیرد و علمها بر دل تو گشاده شود که این

علمهای رسمی در آن حقیر و مختصر نماید پس اگر چنانست که حقیقت کار ما از علمهای
رسمی جوئی و بقال و قیل و جدل مشغول شوی چشم سر تو از حقیقت کار دینی
نابینا شود و طلب دنیا بر تو غالب شود و آنگاه از دنیا آنچه میجوئی ترا مسلم نشود و طلب
دنیا بر تو غالب شود و آخرت باقی از تو فوت شود و در خسر الدنیا و الآخرة بمانی هر که
بدین دنیا جوید از هر دو بیفتد و هر که از دنیا برای دین دست بدارد هر دو بوی دهند
اینست بدیهٔ راه زاد آخرت در معاملتی که ترا با حقتعالی است الکنون اداب صحبت با
خالق و خلق بگوئیم **پیدا کردن اداب صحبت با خالق و مخلوق** بدانکه اداب
صحبت با یاری که ملازم تو اند آموختن مهم است و آنکه همیشه با تست در سفر و حضر و
خواب و بیداری و مردگی و زندگی خداوند و آفریدگار تست هرگاه که ویرا یاد کنی وی
با تست که گفته است انا جلیس من ذکرنی من همنشین کسی ام که مرا یاد کند و هر که دل تو
شکسته شود بسبب تقصیر تو در حق وی او نزد تست که انا عند المنکسرة قلوبهم
من اجلی هر که ویرا بشناختی چنانکه حق شناخت است جز وی هیچ یار و همراه نداشتی
اگر در همه اوقات بتوانی که با وی باشی جهد کن تا در شب و روز یکساعت بخلوت با وی
بنشینی و با وی مناجات کنی و باید که ادب خلوت با خدایتعالی بشناسی و ادب خلوت
با خدایتعالی آنست که نیکو بنشینی چنانکه در تشهد نشینی و چشم در پیش داری و بزبان
خاموش باشی و بدل با حقتعالی حاضر باشی و نه گذاری که هیچ چیز جز وی در دل
تو بگذرد و اندامها ساکن داری و ملازم فرمان باشی بهمه اوقات و در هرچه پیش آید

بدل بر تقدیر وی اعتراض نکنی و بقضای وی راضی باشی و کار حق تعالی را بر همه کارها فرا پیش داری و از خلق امید ببری و تکیه بر فضل وی کنی و توکل بر وی کنی بدانجا که هر چه در حق تو تقدیر کند خیر تو در ان باشد که همیشه از شرم تقصیر خود و از هیبت جلال وی شکسته و گرفته دل باشی این احوال باید که پیوسته ملازم تو باشد و در ظاهر و باطن که این آداب صحبت است با آنکه همیشه با تست و از تو جدا نیست و دیگران باشند که از تو جدا شوند **آداب عالم آنست** اگر از اهل علم باشد ادب او آنکه فراخ حوصله و بردبار باشد و نیکو خوی نشست و برخاست وی با وقار و حرمت و آهستگی بود و پیوسته سر در پیش افکنده باشد بر سبیل تکبر لیکن بر سبیل هیبت و حرمت و بر هیچ کس از خلق تکبر نکند مگر بر ظالمان تا ایشان را و ظلم ایشان را در چشم ما خوار کند و در مجامع صدر بجوید که آن تکبر بود و هزل و بازی عادت نکند که هیبت وی از دلها بشود و با شاگردان رفق کند و کسی را که از وی سوالی بکند زجر نکند و اگر در سوال وی خللی باشد آنرا با صلاح آورد و با وی خشم نکند و اگر چیزی نداند ننگ ندارد و از انکه گوید ندانم و اگر کسی خطای با وی دهد بحجت قبول کند و عیب ندارد و از گفت خویش باز گردد و شاگرد را منع کند از علمیکه او را زیان دارد و اول وی را بعلم سودمند مشغول کند و آن فرض عین است نه فرض کفایت و فرض عین علم تقوی است که ظاهر و باطن وی را از ناشایست پاک کند و بطاعتها آراسته بکند و وی را از دنیا با آخرت خواند و از حرص بزهد خواند و باید که هر چه فرماید نخست بدان کار کند که گفتار بی کردار اثر نکند **آداب متعلم** ادب متعلم با استاد آن بود که

سلام ابتدا کند و در پیش وی سخن کمتر گوید و خود سخن نگوید و مسئله نپرسد تا اول دستوری
نخواهد و چون جواب دهد اعتراض نکند و نگوید که فلان کس خلاف این گفته است و نگوید
که خلاف این صواب تر است و در پیش او با هیچ کس راز نگوید و چشم در پیش دارد و اگر سخن
میگوید چشم بروی میدارد و از هر جانب نگرد لیکن بحرمت بنشیند چنانکه در نماز نشیند
و چون استاد را ملال گرفت پرسیدن و خواندن در باقی کند و چون بر پای خاست سخن
قطع کند و با وی بهم بر پای خیزد و در راه سوال نکند تا بخانه رسد و اگر از وی چیزی بیند
که ویرا نیکو نیاید اعتقاد بد نکند و بداند که وی بهتر داند و آن از نزدیک وی وجهی باشد که
علم شاگرد بدان نرسد و از قصه خضر و موسی صلوات الله علیهما یاد کند که سوراخ کردن
کشتی موسی را علیه السلام منکر نمود لیکن از آنجا که علم خضر بود منکر نبود پس هرچه از بزرگان
بینند باید که همچنان دانند **آداب فرزند با پدر و مادر** آنست که هرچه گویند
نیکو بشنود و با ایشان بهم بر پای خیزد و در پیش ایشان نرود و هرچه فرمایند که معصیت
نباشد بجا آورد و آواز ایشان بلندتر ندارد و چون او را آواز دهند بزودی لبیک
گوید و بر خشنودی ایشان حریص باشد و خویشتن را در پیش ایشان افکنده دارد و
یاد کند که اسیری بود در گهواره که ایشان بنازش پروردند و شبها بیداری بردند تا
او را بدین روز رسانیدند و بر ایشان منت نه نهند هر اعتیکه کند و نیز در روی ایشان
ننگرد و پیشانی فراهم نکند و بی دستوری ایشان سفر نکند **فصل** بدانکه مردمان که بیرون
این قوم اند در حق تو سه گروه اند دوستان و آشنایان و کسیکه نه آشنا بود نه دوست

واز عامهٔ مردمان باشد اداب صحبت با مردمان مجهول پراگنده است که
وحدیث ایشان خویشتن را در نیفگنی وآنچه در زبان ایشان رود گوش نداری
وحکایت نکنی وخویشتن را از سخنهای ناهموار ایشان غافل سازی وجهد کنی تا بدیشان
محتاج نشوی وایشانرا کم بینی واگر از ایشان ناشایستی بینی یا شنوی نصیحت کنی
بلطف اگر امید قبول بینی اما آداب صحبت برادران و دوستان
باید که باکسی برادری ودوستی نکنی تا شرط دوستی در وی نه بینی که رسول صلی الله علیه و
آله وسلم میفرماید که هرکس بردین دوست خویش بود گوش داری تا دوستی باکه میکنی که
چون دوستی خواهی گرفت باید که در وی پنج خصلت موجود باشد اول عقل که در صحبت
احمق هیچ خیر نبود وعاقبت وحشت وقطیعت بود و نیکوتر احوال احمق آن بود که
خواهد که نیکوئی بتو رساند کاری کند که ترا زیان دارد و وی نداند بلکه گفته اند که دشمن
عاقل به از دوست احمق دوم باید که نیکو خوئی باشد که با بدخو صحبت دشوار بود و بسر
نشود و بدخوئی آن بود که در وقت حرص وغضب با خویشتن بر نیاید وچنین گفته اند که
دوستی باکسی کن که بوقت نشستن آسایش تو بود وبوقت کار افتادن شحنهٔ تو بود
وبوقت حاجت خزانهٔ تو بود وصحبت باکسی کن که اگر دست فراکاری کنی یاوری
کند واگر از تو نیکوئی بیند بر دل نویسد واگر زشتی بیند بپوشاند وصحبت با
کسی کن که اگر سخن گوئی ترا راست گوئی دارد واگر کاری پیش آید ترا امیر خود سازد
واگر رنجی پیش آید خویشتن را سپر تو سازد واگر راحتی پیش آید بر تو ایثار کند و

علی مرتضی رضی الله عنه میگوید برادر حقیقی آن بود که در همه کارها با تو بود و رنج خویش
از برای منفعت تو اختیار کند و اگر ترا کاری افتد باک ندارد که کار خویش شولیده[۱]
کند تا کار تو راست شود سیم خصلت صلاح ست با هیچ مفسد و فاسق دوستی نباید
گرفت که هر که از خدا تعالی نترسد از شر وی ایمن نتوان بود که چون غرض وی بگردد
وی نیز بگردد و هر که از خدا تعالی بترسد بر هیچ کبیره اصرار نکند بلکه دیدن معصیت
زیان کار بود اگرچه بدل بر آن انکار کند که چون معصیت بسیار بینی دل رنگ آن
معصیت فراگیرد و کردن آن معصیت بر تو آسان شود و از این سبب است که غیبت
بر دل پارسایان آسان تر از جامهٔ دیبا[۲] و انگشترین زرین پوشیدنست با آنکه
غیبت عظیم تر است لیکن از بسکه شنیده اند و بدیده اند بر دل ایشان آسان
شده است چهارم آنکه بر دنیا حریص نباشد که صحبت با کسیکه دنیا دوست بود زهر
قاتل است هر که با زاهدان نشیند دنیا بر دل وی سرد شود و چون با اهل دنیا نشیند
دنیا بر دل وی شیرین شود و طبع آدمی مانندگی جستن است با دیگران و گفته اند دو
استر[۳] را بر یک آخر بندی اگر همرنگ نشوند همخوی شوند و طبع و خوی از یار بیار
همچنان شود که طپش آتش بچیزیکه با آتش نزدیک بود پنجم خصلت آنکه راست
گوی بود که صحبت دروغ گوی هیچ راحت ندارد که بر هر چه گوید اعتماد نباشد **فصل**
بدانکه این جمله خصلتها در یک تن کمتر جمع شود و اگر این همه شرط کنی هیچ دوست نیابی
مگر زندگانی تنها کنی یا با هر کسی دوستی بقدر خصلت وی کنی و دوست شناسی

[۱] شولیده بر وزن ژولیده یعنی پریشان شده و درهم گشته و حیران گردیده ۱۲ ب
[۲] دیبا بر وزن زیبا قماشی باشد از حریر الوان ... ۱۲ ب
[۳] استر ... ۱۲

دوست آخرت باید که در وی هیچ چیز نگاه نداری مگر دین و ورع و یکی برای دنیا
در وی خلق نیکو نگاه باید داشت و سیم برای آلش و روزگار گذاشتن با وی تا دل
نگیرد و در وی آن نگاه باید داشتن که از شر وی سلامت یابی و گفته اند مردم سه
است یکی همچون غذا است که از وی چاره نیست و یکی همچون دارو است که گاه گاه
بوی حاجت افتد یکی همچون علت است که هیچ کار نیاید لیکن چون کار افتد توی
صبر باید کردن و مدارا تا فراگذارد و صحبت وی نیز از فائده خالی نیست هر دعاقل را که
هرچه بدی بیند از وی خود از ان حذر میکند که نیکبخت آن بود که پند از دیگران گیرد و مومن
آئینهٔ مومن بود یعنی نیک و بد خویش از دیگران بداند و عیسی را صلوة الله علیه گفتند
ترا ادب که آموخت گفت هیچکس لیکن هرچه مرا بد نمود از دیگران از ان دور بودم و
بحقیقت اگر مردمان چیزیکه از دیگران بد دانند دست بدارند ادب ایشان تمام
باشد والسلام **پیدا کردن حق صحبت خلق** بدانکه چون با کسی صحبت افتاد
بدان سبب حقوق واجب شد رسول صلی الله علیه وسلم میگوید مثل دو دوست همچون
که یکدیگر را میشویند و رسول صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم در بیشه شد و دو مسواک باز
کرد یکی راست و یکی کج یکی از صحابه با وی بود راست بوی داد و کج خویشتن باز گرفت
آن یار گفت یا رسول الله این راست بنوا ولی تر بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه و
آله وسلم گفت هیچکس یکساعت با کسی صحبت نکند الا انکه ویرا سوال کنند از حق آن صحبت که
تا بجای آورد یا ضایع گذاشت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت هیچ دو تن با یکدیگر

خویش

صحبت نکنند که نه دوست‌ترین ایشان نزد خدای تعالی رفیق‌ترین ایشان بود با یار خویش پس آداب صحبت^١ بباید آموخت و اول ادب آنست که مال خویش از دوست و برادر دریغ نداری اگر اصل مال دریغ داری باری آنمقدار که حاجت وی بود دریغ نداری و چون دوست را بمعاونتی و مددی حاجت افتد معاونت و مدد بکنی بی آنکه وی را از زبان فرا باید خواست و باید که راز وی نگاهداری و با هیچ کس نگوئی و عیب وی بپوشانی و هرچه در حق وی شنوی از زشتی با او نگوئی تا از این رنجور نشود و هرچه از نیکی شنوی بگوئی تا شاد شود و چون سخن گوید بهمه دل فرا شنوی و گوش داری و بر سخن وی عیب نجوئی و اعتراض نکنی و چون بخوانی بنام نیکوتر بخوانی و بدان خطاب خوانی که وی دوست‌تر دارد و آنچه از خصال نیکوتر بود در روی بروی ثنا گوئی و چون از وی نیکوئی بینی شکر گوئی و بیکار وی بکنی و کین وی از دیگران بخواهی در غیبت وی چون کسی سخن وی گوید همچنانکه بیکار^٢ خویش کنی و چون بنصیحت حاجت آید بتعریض^٣ و لطف گوئی و اگر از وی خطائی و تقصیری باشد نادیده و ناشنیده داری و عتاب نکنی لیکن عفو کنی و در نماز و برا دعای خیر کنی در حیوة وی و چون بمیرد اهل او را نیکو داری و ناتوانی هیچ بار خویش بروی ننهی و همه بارهای وی بکشی و بشادی شاد باشی و اظهار کنی و باندوه وی اندوهگین باشی و چون فرا وی رسی بسلام ابتدا کنی و ویرا تقدیم کنی و جای نیکوتر تسلیم کنی و چون برخیزد باوی برپای برخیزی و در پی وی روی و خویشتن را در میان حدیث در نیفکنی و در جمله زندگانی با وی چنان کنی که خواهی که دیگران با تو زندگانی کنند و هر که

[illegible]

برادر و دوست خویش را از ان پسند د که خویشتن را آندوستی وی انفاق بود و در دنیا
و آخرت بروی و بال باشد اینست آداب با دوستان و برادران اما آشنایان دوست نما که
دوست نباشند از ایشان حذر باید کرد که بیشتر شر بتو از ایشان رسد که هر که دوست بود
جز تو خواهد و هر که ترا نداند با تو کاری ندارد و آما رنج از ایشان آن باشد که بزبان دوستی
نمایند و بدل مخالف باشند لیکن چون با ایشان مبتلا شدی و در محله یا در مسجدی یا در مدرسه
یا در بازار ادب زندگانی با ایشان آن باشد که هیچ کس را بچشم خود ننگری باشد که با
خدایتعالی او را قرب باشد و نزد خدایتعالی از تو بهتر باشد بزرگی گفته است خدایتعالی
سه چیز در سه چیز پنهان کرده است سخط خویش در معصیتها پنهان کرده است پس هیچ
صغیره را خرد مدار که باشد سخط خدایتعالی در آن باشد و خوشنودی خود در طاعتها پنهان
کرده است هیچ طاعت را خرد مدار باشد که رضای وی در آن باشد و دوست صاحب
ولایت خود را در بندگان خود پنهان کرده است هیچ بنده وی را حقیر مدار باشد که وی از
اولیا باشد و تو ندانی و این سه قاعده سه اصل بزرگ است همیشه در پیش دل باید
داشت و هیچکس را بسبب دنیا بزرگ نباید داشت که دنیا نزد خدایتعالی بس حقیر است هر که
وی را بزرگ دارد نزد خدایتعالی حقیر باشد و دین خویش را فدای دنیای خلق مکن که
هیچکس احمق تر از ان نبود که آخرت خویش بدنیای دیگری بفروشد و با آنکه خشم
خدایتعالی وی را حاصل آید در خشم مردمان نیز حقیر باشد و از ان طمع که کرده باشد
محروم ماند که هر که برای خوشنودی خلق خشم خدایتعالی اختیار کند خدایتعالی نیز بروی

له نفاق ... منتخب
دور و دنیا ۱۲ منتخب

۲ه ... بمعنی غضب ۱۲ م

۳ه اولیا بالفتح
دوستان و نزدیکان
... ۱۲ ...

خلق را خشمگین گرداند و هر که برای رضای خدای تعالی از خشم خلق باک ندارد خدای تعالی
از وی خوشنود باشد و خلق را از وی خوشنود کند و اگر کسی با تو دشمنی کند با وی بخصومت مشغول
مشو که عمر در سر آن شود و رنج خصمی دراز شود و دین در میانه تباه شود و غره مشو بدوستی
ظاهری که فرانمایند و بثنائیکه بزبان گویند که آن همه بی اصل بود و اگر حقیقت آن طلب
کنی از صد یکی نیابی و طمع مدار که در سر با تو همچنان باشد که آشکارا و پس عجب مدار که در غیبت
زبان بتو دراز کنند که اگر تو انصاف دهی خویشتن را نیز در حق دیگران همچنان بینی بلکه سخن
تو در پیش دوستان و خویشاوند بلکه در پیش پدر و مادر چنان بود که در غیبت ایشا
و طمع از مال و جاه و معاونت خلق بریده دار که ثمرهٔ طمع جز رنج نباشد و طامع خوار و
حقیر باشد و هر که طمع از خلق ببرید در چشم ایشان عزیز بود و نزدیک خدای تعالی
پسندیده بود و هر که حاجت تو روا کند شکر کن و اگر تقصیر کند شکایت مکن و عذر وی
در خویشتن بخواه چون مومن باش که عذرجوی باشد چون منافق مباش که عیب جوی
بود و هیچکس را نصیحت مکن تا آنگاه که اثر قبول در وی نه بینی که اگر چنان بود نصیحت نشنود و
دشمن تو شود و اگر در مسئله خطا کنند و دانی که از تو فائده نخواهند گرفت میاموز که از
تو فائده نگیرند و بدشمنی تو برخیزند مگر چیزیکه بمعصیت تعلق دارد و ایشان نمیدانند آنگاه
بلطف با ایشان بگوی که این نشاید و چون از خلق آسوده باشی شکر کن خدای را
عز و جل که ایشانرا مسخر تو گرداند و شر ایشان از تو دفع کرد و اگر رنجی بتو رسد از ایشان
سر و کار ایشان با خدای تعالی گذار و بمکافات مشغول مشو و مگو چرا حق من نشناختی

ومرا بزرگ نداشتی ومن چنین وچنینم در فضل ونسب خویشتن باستودن نشان
حماقت است وهر که احمقتر بود خویشتن بیش ستاید وخود را بزرگتر بیند وحق خویشتن بر
مردمان واجب تر شناسد وبدانکه حقتعالی کس را برنجانیدن تو بدان مسلط کند که تو گناهی
کرده که بدان مستوجب عقوبت باشی تا آن رنج کفارت گناه تو کند وتا در میان مردمان
باشی هر چه حق گویند بشنو وهر چه باطل گویند خود را کر سازه وهر نیکوی که از ایشان
دانی زبان بدان گویا دار وهر بدی که دانی زبان از آن گنگ که هر که چنین نکند
در میان خلق سلامت نیابد وسلامت آنکس یابد که انصاف بدهد وانصاف نخواهد
یکی را از مشایخ مریدی پرسید که مرا نشانی ده ازین مریدان تو بکسی که صحبت را بشاید
گفت اگر کسی میجوئی که بار تو کشد این دشوار بود واگر کسی میجوئی که تو بار وی بکشی
همگنان بشایند **فصل** یکی از حکما وصیت کرده است وبیاموخته شاگرد خود را که چون
صحبت کنی با دوست ودشمن ابرو گشاده دار ومراعات کن چنانکه خویشتن را خوار داری
لیکن با وقار باش بی تکبر وفروتن باش بی مذلت ودر همه کارها میانه باش چنانکه
مبالغه کنی تا از حد بشود وچنانکه تقصیر کنی تا بحد نرسد وچون راه روی بخویشتن فرو
منگر واز آن سو وازین سو منگر وهر جا که جماعتی از مردم بینی با ایشان مایست وچون
بنشینی ساکن بنشین وبر سر وپای منشین وانگشتهای دست با هم مگذار وبا محاسن
بازی مکن بدست وبا انگشترین همچنین ودر پیش مردمان انگشت در بینی مکن ودندان
خلال مکن وآب دهان میندازان وبراندن مگس از خویشتن بسیار دست مجنبان وبر دی

۱ رنج اول
آنکه گوینده آن از پیش او
سخن شنود و حرف با
چه چیزها شنود و بعضی
اصحاب انصاف شد و کتاب
را در خود و در او و مقصود
و دوران دوست ۱۲
۲ آمده بارنج
۳ آنکه دارد کار داران ۱۲
ایستادن برای اول
۴ فروتن ...
فروتنی کننده
شدن تواضع ۱۲
وستواضع ۱۲

مردمان آشنا بر مکش و سخن آهسته گوی و به ترتیب بشولیده و پراگنده و سخن نیک نیکو
بشنو و تعجب باندازه اظهار کن دیگر باره بازگفتن سخن در مخواه و آن سخن که ازان خنده آید
حذر کن و ثنای خویش و فرزندان خویش مکن و بشعر و تصنیف که نو کرده باشی و گفته باشی
فخر مکن و چون زنان خویشتن میارای و چون بندگان خویشتن خاک آلوده مدار و هر حاجت
که از کسی خواهی الحاح بسیار مکن و هیچ کس را بر ظلم و معصیت دلیر مکن و مقدار مال خویش
با هیچ کس مگوی نه نیز با اهل و فرزند که اگر اندک بود در چشم ایشان حقیر شوی و اگر
بسیار بود هرگز بخوشنودی ایشان نرسی و با ایشان بهیبت زندگانی کن بی عنف
و رفق کن بی ضعف و مذلت و با بنده و شاگرد هزل مگوی و مزاح مکن که در چشم
ایشان حقیر شوی و چون با کسی خصومت کنی آهسته باش و زبان نگهدار و بسر در مرو
و سخن به حجت گوی و بر زانو در منشین و تا خصمت فرونه نشیند در سخن میا و اگر سلطان
ترا نزدیک دارد غره مشو که از وی بر حذر باش اعتماد مکن و مال خویشتن را از خود
عزیزتر مدار و از دوست روز عافیت حذر کن که تا مال و حشمت داری با تو دوست
بود و بروز رنج از تو برگردد والله اعلم **فصل** اینمقدار که گفته آمد درین کتاب زاد
آخرت را بشاید که جامع است شرح طاعات و معاصی را و شرط صحبت و معاملت
با خالق و خلق و هر که این بجا آورد و ازین فارغ شود و زیادتی خواهد که بستاند از
کتاب کیمیا طلب کند و اگر زیادت ازان خواهد از کتاب احیای علوم الدین طلب کند
که ثمرهٔ عبادات بر قدر معرفت و علم باشد و عالم بی عمل دستخوش شیطان بود و اگر

اندک علم بود و بیش ازانکه میکند نداند رنج وی بسیار بود و ثواب اندک همچون
مزدوری که همه روز بیل و ناوه کشد تا درمی بوی دهند و مثل عالم چون مهندس
بود که بیکساعت خط چند بر جای کشد ده دینار بوی دهند هرچند علم و معرفت
بیش میشود رنج کمتر و ثواب بیش میشود پس اصل کار در شناختن زاد آخرت علم
است و حاصل آیه که این جهان را رباطی دانی و خود را مسافری شناسی و
درین رباط از بهر آن آمده تا به تعجیل توشه برگیری که راه دراز در پیش است باید که
برین رباط چندان دل ننهی که از مقصود سفر باز مانی و همراهان را فراموش
کنی و هر حالی از غم و شادی که بتو رسد بگوئی إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
بدل نه بزبان و درستی این آیه از خود طلب کنی که چون بدانی که بازگشت تو بپادشاه
خواهد بود چنان باشی که چون بحضرت آن پادشاه رسی ازوی شرم داری و
این کتاب نموداریست از ظاهر علم تقوی و تمامی این علم اندران دو کتاب دیگر
یاد کرده شد بایدجست وَبِاللّٰهِ عِصْمَتُ وَالتَّوْفِيقُ اللّٰهِ تَعَالَىٰ يُوَفِّقُنَا
وَإِيَّاكُمْ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَىٰ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَىٰ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَىٰ وَ
وَعَلَىٰ آلِهِ أَجْمَعِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا كَثِيرًا

تمت

بعض از احوال مصنف رحمة الله علیه

حجت الاسلام محمد بن محمد الغزالی الطوسی رحمة الله علیه کنیت وی ابو حامد هست و لقب وی زین الدین انتساب وی در تصوف بشیخ ابو علی فارمدیست و وی گفته لقد سمعت الشیخ ابا علی الفارمدی قدس الله تعالی روحه عن شیخه ابی القاسم الکرکانی قدس الله تعالی روحه انه قال ان الاسماء التسعة و التسعین تصیر اوصافاً للعبد السالک و هو بعید فی السلوک غیر واصل و وی در اوایل حال در طوس و نیشاپور بتحصیل علوم و تکمیل آن اشتغال نمود و بعد از ان با نظام الملک ملاقات کرد و قبول تمام یافت و با جماعتی از افاضل که در صحبت نظام الملک بودند در مجالس متعدد و مناظره و مجادله کرد و بر ایشان غالب شد بعد از ان تدریس مدرسه نظامیه بغداد را بوی تفویض کردند در سنه ۴۸۴ اربع و ثمانین اربعمائة به بغداد رفت همه اهل عراق فریفته و فریغته وی شدند قدری بلند و منزلت ارجمند یافت بعد از ان همه را باختیار ترک کرد و طریق زهد و انقطاع پیش گرفت و قصد حج کرد در سنه ثمان و ثمانین و اربعمائة حج گذارد و بشام مراجعت نمود مدتی آنجا بود و از انجا به بیت المقدس رفت و از انجا بمصر و مدتی در اسکندریه بود و بعد از ان بشام مراجعت کرد و آنقدر که خواست آنجا بود و بعد از ان بوطن باز گشت و بحال خود مشغول شد و از خلق خلوت گزید و کتب مفیده تصنیف کرد چون کتاب احیای علوم و جواهر القرآن و تفسیر یاقوت التاویل چهل مجلد و مشکاة الانوار و غیر آن از کتب مشهوره و بعد ازین همه به نیشاپور عود کرد و در نظامیه نیشاپور درس گفت و بعد از چند گاه ترک

گرفت و بوطن باز گشت و از برای صوفیه خانقاهی کرد و از برای طلاب علم بنای مدرسه نهاد
و اوقات خود را بر وظایف خیر روزی کرد از ختم قرآن و صحبت ارباب قلوب و تدریس علوم
تا آن زمان که بجوار رحمت حق پیوست در رابع عشر جمادی الآخر سنه خمس و خمس مائة یکی از اکابر علما
گفته است که روزی میان نماز پیشین و نماز دیگر بمسجد حرام در آمدم و چیزی از وجد احوال
فقرا مرا فرو گرفته بود و نمیتوانستم که بایستم و بنشینم جای می طلبیدم که ساعتی استراحتی کنم بجماعت
خانه بعضی از رباطها که در حرم داشت در آمدم و بر پهلوی راست در برابر خانه بیفتادم
و دست خود را بر روی ستون ساختم تا مرا خواب نگیرد و طهارت من منتقض نشود ناگاه یکی
از اهل بدعت که با آن مشهور بود آمد و مصلا بر در آن جماعت خانه بینداخت و از جیب خود لوحی
بیرون آورد گمان می بردم که از سنگ بود و بر آنجا چیزها نوشته بودند آنرا ببوسید و نماز
دراز گذارد و روی خود را از هر دو جانب بر آنجا مالید و تضرع بسیار کرد بعد از ان سر خود را
بالا کرد و آنرا ببوسید و بر چشمهای خود مالید و باز آنرا ببوسید و در جیب نهاد چون من آنرا
دیدم مرا از ان کراهیت بسیار شد با خود گفتم چه بودی که رسول صلی الله علیه و سلم زنده بودی
تا این مبتدعانرا خبر دادی از شناعت آنچه میکنند و باین تفکر خواب را از خود دور میکردم تا
طهارت من فاسد نگردد ناگاه از حس غایب شدم در میان خواب و بیداری این دیدم که عرصه است
بسیار گشاده و مردم بسیار ایستاده اند و در دست هر یکی کتابیست مجلد و همه پیش شخصی در آمدند از حال
ایشان سوال کردم گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اینجا نشسته است و اینها اصحاب
مذاهب اند میخواهند که عقاید و مذاهب را از کتب خود بر رسول صلی الله علیه و سلم خوانند و تصحیح مذا

با آنجا رسیدم که غزالی میگوید والله تعالی بعث النبی الامی القرشی محمد صلی الله علیه وسلم الی کافة العرب والعجم والجن والانس چون باینجا رسیدم اثر بشاشت و تبسم در روی مبارک وی صلی الله علیه وسلم ظاهر شد چون بنعت وصفت وی صلی الله علیه وسلم رسیدم بمن التفات کرد و گفت این الغزالی غزالی آنجا ایستاده بود گفت غزالی منم یا رسول الله و پیش آمد و سلام گفت رسول صلی الله علیه وسلم جواب داد و دست مبارک خود بوی داد غزالی دست مبارک وی را می بوسید و روی خود بر آنجا میمالید بعد از ان بنشست رسول صلی الله علیه وسلم بقرات هیچکس چندان استبشاره ننمود که بقرات من قواعد العقاید چون از خواب در آمدم در چشم من اثر گریه بود از ان کرامات و احوال که مشاهده کرده بودم شیخ ابوالحسن شاذلی قدس الله تعالی روحه که قطب زمان خود بود از واقعه که دیده چنین خبر داده است که حضرت رسالت پناه با موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام مفاخره و مباهات کرده است بغزالی رحمة الله تعالی و حضرت رسالت پناه بتعذیر بعض منکران غزالی امر فرموده و بعض گویند که اثر تازیانه در فرزندان آن شخص می بود تا وقت مردن بر تن وی ظاهر بود - ۱۲

نقل من نفحات الانس للمولانا ملا عبدالرحمن جامی رحمة الله علیه

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه که این کتاب برکت انتساب پیش ازین در سنه ۱۲۶۳ هجری مصر القالب طبع در آمده رونق اشتهار یافته بود اما چون مشتاقانش از دایره تنقش در تب و تاب و تشنگان وادی تمنایش ناسیراب بودند لهذا بار دیگر اول بقدر امکان بتصحیح متنش نموده پس از ان معنی آیات کلام الله و ترجمهٔ ادعیهٔ ماثوره و معانی لغات دقیقه و فواید بسیار از کتب معتمد معروفه بر اوراق افزوده

بتاریخ شانزدهم ذیقعده سنه ۱۲۶۳ هجری مطبوع گردیده علم اشتهارش بار دیگر سر باوج آسمان کشیده بود بنده درین اوان ناکرده بیان که دین حق فراموش کرده در گمرهی و ضلالت راه یافته اند معهذا این کتاب کیمیا اکتساب که رهنمای بی نظیر و سریع التاثیر است بنابر فواید خاص و عام بحسب خواهش و فرمایش هم آشنایان [illegible] بعنایت کریم لطف نظر بسعی شیخ احمد قلندر صاحب تاجر کتب مقیم بنگلور بار ثالث بتاریخ ۲۰ جمادی الثانی سنه ۱۲۹۰ هجری در مطبع نبوی سلطان الاخبار بنگلور بنظر [illegible]

اطلاع هر کتابیکه از مهر تاجر کتب صاحب شیخ احمد قلندر بغیر قیمت مسروقست



